

# مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب

ی. استالین

آوریل ۱۹۰۵

تهیه و تنظیم:  
غلامرضا پرتوی  
هامبورگ

## مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب [۱]

«سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش  
طبقه کارگرا سوسیالیسم است»

### کارل کائوتسکی

«منشویک‌های» ما واقعاً زیاده از حد کسل کننده هستند! اشاره‌ی من به «منشویک‌های» تفلیس است. آن‌ها شنیده‌اند که اختلافاتی در حزب وجود دارد و از این رو به طور تکراری و یک نواخت ندا سرداده‌اند: شما چه دوست داشته باشید و یا نداشته باشید، ما همیشه و در همه جا؛ از اختلافات سخن خواهیم گفت، شما چه دوست داشته باشید یا نداشته باشید، ما چپ و راست، به «بلشویک‌ها» دشنام خواهیم داد! و بنابراین با تمام نیرو، بمانند از خود بی خود شدگان، به دشنام گوئی مشغول‌اند. بر سر هر کوی و برزنی، در میان خودشان و در میان غریبه‌ها، خلاصه هر جایی که بر حسب اتفاق باشند، این زوزه را سر می‌دهند که: مواظب «اکثریت»<sup>۱</sup> باشید آن‌ها بیگانگان و کافراند! «منشویک‌های» ما به محدوده‌ی «متداول» مبارزه خود قانع نشده، «دعوی» خویش را به مطبوعاتی که به طور قانونی منتشر می‌شوند نیز کشانده‌اند و یک بار دیگر به دنیا ثابت کرده‌اند... که چقدر کسل کننده هستند.

«اکثریت» چه کرده است؟ چرا «اقلیت» ما این قدر «خشمگین» است؟ بگذارید به تاریخ مراجعه کنیم.

«اکثریت» و «اقلیت»، اولین بار در دومین کنگره‌ی حزب (۱۹۰۳) به وجود آمد. در آن کنگره بود که قراراً می‌بایستی نیروهای پراکنده‌ی ما در یک حزب قدرتمند متحد می‌شدند. ما کارکنان حزب امیدواری عظیمی به آن کنگره داشتیم. با خوشحالی فریاد بر آوردیم: بالاخره! ما نیز در یک حزب متحد

1- منظور از «اکثریت»، «بلشویک‌ها» و از «اقلیت»، «منشویک‌ها» می‌باشد. (مترجم)

خواهیم شد، ما نیز قادر خواهیم بود طبق یک طرح واحد کار کنیم!... احتیاج به گفتن نیست که ما قبل از آن نیز فعال بوده‌ایم، ولی فعالیت‌های ما پراکنده و غیر متشکل بوده است. احتیاج به گفتن نیست که ما قبل از آن هم کوشش‌هایی برای وحدت کرده بودیم؛ به همین منظور بود که اولین کنگره‌ی حزب (۱۸۹۸) را برگزار کردیم و حتی چنین به نظر می‌آمد که گویا «متحد» شده‌ایم، اما این وحدت فقط اسماً وجود داشت: حزب هنوز هم منشعب در گروه‌های جداگانه باقی مانده بود، نیروهای ما هنوز هم پراکنده باقیمانده بودند و تازه می‌بایست متحد می‌شدند. و بنابراین دومین کنگره‌ی حزب می‌بایست نیروهای پراکنده ما را جمع کرده و آن‌ها را در یک کل متحد سازد. ما قراراً می‌بایست حزب متحدی تشکیل می‌دادیم. ولی در عمل بعداً معلوم شد که امیدهای ما تا اندازه‌ای زودرس بوده‌اند. کنگره نتوانست حزب متحد و تقسیم‌ناپذیری به ما بدهد و صرفاً پایه‌ی چنین حزبی را بنا نهاد. ولی به هر حال کنگره به روشنی به ما آشکار ساخت که در حزب دو گرایش وجود دارد: گرایش ایسکرا (مقصودم ایسکرای قدیمی است) [۲] و گرایش مخالفین آن. بدین ترتیب کنگره به دو قسمت منشعب شد: به یک «اکثریت» و یک «اقلیت». اولی به گرایش ایسکرا پیوست و گرد آن روزنامه تمرکز یافت. دومی، که مخالف ایسکرا بود، جایگاه مخالف را اشغال کرد.

بنابراین ایسکرا پرچم «اکثریت» حزب و نقطه نظر ایسکرا، نقطه نظر «اکثریت» گردید.

ایسکرا چه مسیری را اتخاذ کرد؟ از چه چیزی طرفداری می‌کرد؟

برای درک این موضوع، باید آن شرایطی را که ایسکرا وارد صحنه شد، بدانیم.

در دسامبر ۱۹۰۰ انتشار ایسکرا آغاز شد. آن زمان هنگامی بود که بحرانی در صنایع روسیه آغاز گشته بود. رشد سریع صنایع که همراه با اعتصابات در تعدادی از رشته‌های صنعتی بود (۱۸۹۹ - ۱۸۹۸)، بتدریج به یک بحران منجر شد. این بحران روز بروز با حدت بیشتری رشد یافته و به یک مانع در مقابل اعتصابات تبدیل می‌شد. علیرغم این امر، جنبش طبقه‌ی کارگر مسیری برای خود باز نمود و به پیشروی خود ادامه داد؛ جویبارهای جدا از هم به یک جریان واحد مبدل شدند؛ جنبش جنبه‌ی طبقاتی پیدا کرد و به تدریج مسیر مبارزه‌ی سیاسی را پیش گرفت. جنبش طبقه‌ی کارگر با سرعت

حیرت انگیزی رشد نمود ... اما هیچ اثری از یک پیشتاز<sup>2</sup> و هیچ سوسیال - دموکراسی‌ای که آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش برده، جنبش را با سوسیالیسم درآمیخته و از این طریق به مبارزه‌ی پرولتاریا ماهیت سوسیال - دمکراتیک ببخشد، وجود نداشت.

«سوسیال دمکرات‌های» آن زمان (که «اکونومیست‌ها» خوانده میشدند) چه کردند؟

آن‌ها جنبش خود به خودی را پرستیده<sup>3</sup> و با خیالی آسوده تکرار کردند: آگاهی سوسیالیستی آن قدرها هم برای جنبش طبقه‌ی کارگر ضروری نیست، این جنبش می‌تواند بدون آن نیز به هدف خود برسد، موضوع اصلی خود جنبش است. جنبش همه چیز است - آگاهی صرفاً یک چیز جزئی است. جنبشی بدون سوسیالیسم - این آن چیزی بود که آن‌ها می‌کوشیدند به آن دست یابند.

در این حالت، رسالت سوسیال دموکراسی روسیه چیست؟ آن‌ها ادعا می‌کردند که رسالت آن این است که ابزار مطیع جنبش خود به خودی باشد. آن‌ها می‌گفتند که کار ما بردن آگاهی سوسیالیستی به درون جنبش طبقه‌ی کارگر نیست، کار ما رهبری این جنبش نیست، این یک تحمیل بی ثمر خواهد بود؛ وظیفه‌ی ما این است که صرفاً جنبش را در مد نظر داشته باشیم و با دقت در نظر داشته باشیم که در حیات اجتماعی چه می‌گذرد - ما باید به دنبال جنبش خود به خودی روان شویم.<sup>4</sup> خلاصه سوسیال دموکراسی به مثابه‌ی یک وزنه‌ی غیرضروری بر جنبش، تعریف می‌شد.

2- سوسیال دموکراسی پیشتاز پرولتاریاست. هر رزمنده‌ی سوسیال - دمکرات، چه کارگر صنعتی و یا روشنفکر به این پیشتاز تعلق دارد - در انگلیسی «VANGUARD» و در آلمانی «DER VOTRUPP» آمده که به فارسی پیشقراول هم ترجمه شده است (مترجم)

3- در انگلیسی آمده:

«THEY BURNED INCENSE TO THE SPONTANEOUS MOVEMENT»

و در آلمانی: SIE SPONTAN'S BEWEGUNG .....  
«BEWEIHRÄUCHERTEN DIE

4- روزنامه‌ی «سوسیال دمکرات» [ ۳ ] ما، علاقه شدیدی به «انتقاد» پیدا کرده است (رجوع شود به شماره ۱، «اکثریت یا اقلیت» (ولی باید اظهار کنم که این روزنامه به درستی «اکونومیست‌ها و رابوچیہ دیلوايست‌ها» را (که بندرت فرقی با هم دارند) توصیف نمی‌کند. مسئله این نیست که آن‌ها «مسائل سیاسی را نادیده می‌گیرند»، بلکه این است که آن‌ها در عقب جنبش روان شدند و هرچه را که جنبش می‌گوید تکرار کردند. زمانی بود که فقط اعتصابات به وقوع می‌پیوستند و از این رو آن‌ها

هر آن کس که سوسیال دموکراسی را به رسمیت نمی‌شناسد می‌بایست حزب سوسیال دمکرات را نیز به رسمیت نشناسد. دقیقاً به همین دلیل است که «اکونومیست‌ها» تا این حد مصرانه تکرار می‌کردند که وجود یک حزب سیاسی پرولتاریا در روسیه غیر ممکن است. «اکونومیست‌ها» می‌گفتند بگذار لیبرال‌ها درگیر مبارزات سیاسی باشند، این کار برای آن‌ها مناسب‌تر است. اما ما سوسیال دمکرات‌ها چه باید بکنیم؟ آن‌ها می‌گفتند می‌بایست به صورت محافل پراکنده باقی بمانیم، هر یک در گوشه‌ای به طور منفرد به کار خویش بپردازد.

آن‌ها می‌گفتند: نه یک حزب بلکه یک محفل!

از این رو یک طرف جنبش طبقه‌ی کارگر رشد می‌یافت و محتاج یک گردان رهبری کننده، یک پیشتاز بود؛ از طرف دیگر «سوسیال دموکراسی» که توسط «اکونومیست‌ها» نمایندگی می‌شد، به جای قرار گرفتن در صف اول جنبش، به نفی خود پرداخته و به دنبال جنبش روان بود.

لازم بود که این ایده در مقابل همه اعلام شود که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم به معنای کورمال کردن در تاریکی است و اگر جنبش حتی از این طریق به مقصد هم برسد چه مشقت‌هایی باید تحمل کند و چه زمانی باید صبر نماید!!<sup>5</sup> و در نتیجه لازم بود که اعلام گردد که آگاهی سوسیالیستی برای طبقه‌ی کارگر دارای اهمیت فراوانی است.

هم چنین لازم بود تا اعلام شود که این وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی، به مثابه‌ی عامل انتقال دهنده‌ی آگاهی، است که به درون جنبش طبقه‌ی کارگر، آگاهی سوسیالیستی را وارد کند و همواره در رأس جنبش قرار گیرد، نه این که صرفاً ناظر بر جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر بوده، و نه این که از آن دنباله روی نماید. هم چنین لازم بود این ایده را توضیح داد که این وظیفه مستقیم

به نفع مبارزه‌ی اقتصادی موعظه می‌کردند. دوره‌ی تظاهرات (۱۹۰۱) فرار رسید. خون‌ها ریخته شد. سرخوردگی شکل گرفت و کارگران به تروریسم، با این عقیده که آن‌ها را از ستمگران نجات می‌دهد، روی آوردند، و بنابراین «اکونومیست‌ها - رابوچیه دیلولیست‌ها» هم به گروه‌گر همگانی پیوستند و با کبکبه و دبدبه اعلام کردند. زمان آن فرارسیده که به تروریسم توسل جوئیم، به زندان‌ها حمله کنیم و رفقایمان را آزاد سازیم و قس علیهذا ... (رجوع شود به مقاله‌ی «یک گردش تاریخی» در رابوچیه دیلو[۴]) همان طور که می‌بینید این اصلاً «به این معنی نیست که آن‌ها» مسائل سیاسی را نادیده می‌انگاشتند.... نویسنده‌ی روزنامه‌ی «سوسیال دموکرات انتقاد» خود را از مارتینوف (MARTYNOF) به عاریت گرفته. ولی اگر او تاریخ را فرا می‌گرفت، بیشتر از این‌ها مفید می‌بود

سوسیال دموکراسی روسیه است که اجزاء پراکنده‌ی پیشتاز پرولتاریا را گرد هم فراخوانده، آنان را در یک حزب متحد سازد، و بدین وسیله برای همیشه به تفرقه در حزب پایان بخشد - این‌ها دقیقاً تکالیفی بودند که ایسکرا اقدام به فرموله کردنشان نمود.

این است آن چه که ایسکرا در مقاله‌ی مربوط به برنامه‌اش درج نمود (رجوع کنید به شماره‌ی ۱ ایسکرا) : «سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است»<sup>[۵]</sup> یعنی، جنبش بدون سوسیالیسم، یا سوسیالیسم دور افتاده از جنبش، اوضاع نامطلوبی است که سوسیال دموکراسی باید علیه آن مبارزه کند. اما از آن جا که «اکونومیست‌ها - رابوچیه دیلوايست‌ها» به عبارت جنبش خود به خودی می‌پرداختند، و از آن جا که اهمیت سوسیالیسم را ناچیز می‌شمردند، ایسکرا اعلام نمود:

«در صورت جدائی<sup>۶</sup> از سوسیال دموکراسی، جنبش طبقه‌کارگر از محتوی خود تهی می‌گردد و ناگزیر بورژوائی میشود.»

نتیجتاً این وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی است «که به این جنبش هدف نهائی و تکالیف سیاسی‌اش را خاطر نشان کرده، و از استقلال سیاسی و ایدئولوژیک آن محافظت کند.»

وظائف سوسیال دموکراسی روسیه چیست؟ ایسکرا ادامه می‌دهد:

«از آن چه بیان شد، وظائفی که سوسیال دموکراسی روسیه رسالت آن جام آن را به عهده دارد، به طور اتوماتیک آشکار می‌گردد: بُردن ایده‌های سوسیالیسم و آگاهی سیاسی به درون توده‌های پرولتاریا و سازماندهی حزبی انقلابی که با جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر به طور ناگسستنی مرتبط باشد - یعنی سوسیال دموکراسی باید همواره در رأس جنبش باشد و مقدم‌ترین وظیفه آن این است که نیروهای سوسیال دموکراتیک جنبش طبقه‌ی کارگر را در یک حزب متحد سازد.»

بدین گونه است که هیئت تحریریه‌ی ایسکرا<sup>۷</sup> برنامه‌اش را فرموله کرد.

6- متن انگلیسی آن «ISOLATED FROM SOCIAL DEMOCRACY» می‌باشد که می‌توان «منفردشده از سوسیال - دموکراسی» نیز ترجمه کرد

آیا ایسکرا این برنامه‌ی شکوهمند را پیاده نمود؟

هرکس میدانند ایسکرا با چه فداکاری این ایده‌های بسیارمهم را در بوت‌های عمل گذاشت. این امر به روشنی به وسیله‌ی دومین کنگره‌ی حزب، که در آن اکثریت، با ۳۵ رأی، ایسکرا را به عنوان ارگان مرکزی حزب به رسمیت شناخت، برای ما آشکار شد.

آیا بعد از آن، مضحک نیست که می‌شنویم که بعضی مارکسیست‌های کاذب، ایسکرای قدیمی را سرزنش می‌کنند.

این است آن چه نشریه‌ی منشویکی «سوسیال دمکرات» درباره‌ی ایسکرا می‌نویسد:

«(ایسکرا) می‌بایست عقاید «اکونومیسم» را تجزیه و تحلیل می‌کرد، نظرات نادرست آن را رد می‌نمود و نظرات صحیح آن را می‌پذیرفت و آن را به یک مسیر جدید جهت می‌داد... اما این کار آن جام نشد. مبارزه علیه «اکونومیسم» موجب یک افراط دیگر شد. به مبارزه‌ی اقتصادی کم بها داده شد و با تکبر با آن رفتار شد؛ حد اعلا‌ی اهمیت به مبارزه سیاسی داده شد. سیاست بدون اقتصاد (ظاهراً این به معنای «بدون مسائل اقتصادی» است)، این است گرایش جدید.» (رجوع کنید به نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» شماره ۱ مقاله‌ی «اکثریت یا اقلیت»؟)

ولی «منتقد» بسیار ارجمند، کی، کجا، در چه کشوری همه این‌ها اتفاق افتاده است؟ پلخاتف، آکسلرود، زاسولیچ، مارتف، و استاروور چه کردند؟ چرا آن‌ها ایسکرا را به مسیر «حقیقی» نیانداختند؟ آیا آن‌ها اکثریت هیئت تحریریه را تشکیل نمی‌دادند؟ و شما سرور عزیز، خود شما تا به حال کجا بوده‌اید؟ چرا به کنگره دوم حزب هشدار ندادید؟ در آن صورت کنگره، ایسکرا را به عنوان ارگان مرکزی به رسمیت نمی‌شناخت.

ولی بگذارید «منتقد» را رها کنیم.

---

7- در آن زمان هیئت تحریریه ایسکرا مرکب از شش عضو بود: پلخاتف، آکسلرود، زاسولیچ، مارتف، استاروور [۶] و لنین.

نکته این است که ایسکرا به درستی بر «مسائل حاد روز» تأکید کرد؛ ایسکرا مسیری را که در بالا از آن صحبت شد پیش گرفت و فداکارانه برنامه‌اش را به مرحله‌ی اجرا گذاشت.

موضع ایسکرا آشکارا هم واضح‌تر و متقاعد کننده‌تر توسط لنین در کتاب شکوهمندش «چه باید کرد؟» فرموله شد.

بگذارید به این کتاب بپردازیم.

«اکنون میست‌ها» جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را پرستش می‌کردند،<sup>8</sup> اما کیست که نداند جنبش خود به خودی، جنبشی است بدون سوسیالیسم، که این «تریونیونیسم» است<sup>9</sup> که نمی‌خواهد هیچ چیز را در ورای حدود سرمایه‌داری ببیند. کیست که نداند جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم به معنی درجا زدن در محدوده‌ی سرمایه‌داری، در اطراف مالکیت خصوصی سرگردان شدن می‌باشد، و حتی اگر این جریان به انقلاب اجتماعی نیز بیان جامد، چقدر طول خواهد کشید و با چه مشقاتی خواهد بود؟ آیا برای کارگران فرق نمی‌کند که به «سرزمین موعود» در آینده نزدیک با گذشت یک مدت طولانی وارد شوند، و یا این که برای این کار از جاده‌های ساده یا سخت بگذرند؟ آشکارا هرکس جنبش خود به خودی را مدح و ثنا گفته و آن را عبادت کند، چه تمایل داشته باشد یا نداشته باشد، شکافی مابین سوسیالیسم و جنبش طبقه‌ی کارگر ایجاد کرده، اهمیت ایدئولوژی سوسیالیستی را تحقیر نموده و آن را از زندگی طرد کرده، و چه تمایل داشته یا نداشته باشد، کارگران را تابع ایدئولوژی بورژوازی قرار داده است؛ برای این که او قادر نیست درک کند که «سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است»<sup>10</sup> او

8- در ترجمه‌ی انگلیسی:

movement Whorshipped the spontaneous working class

و در آلمانی:

«...beteten die spontane Arbeiterbewegung an.....»

این مفهوم در فارسی به گونه‌های مختلفی از قبیل پرستش کردن، عبادت کردن، سرفروود آوردن و... ترجمه شده است. (توضیح مترجم)

9- لنین - «چه باید کرد؟» صفحه ۲۸- برای متن فارسی نقل قول‌های لنین از این به بعد در همه جا به «آثار منتخبه» لنین (به فارسی) در دو جلد - جلد اول (قسمت اول) - چاپ مسکو ۱۹۵۰ رجوع داده خواهد شد - به طور مخفف «آثار» ... نامیده میشود: آثار ... صفحه ۲۹۲ (توضیح مترجم) [۷]

10- کائوتسکی، برنامه ارفورت (ERFURT)، منتشره از طرف کمیته مرکزی، صفحه ۹۴



قادر نیست درک کند که «هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش "عنصر آگاه" یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش اعم از این که کوچک کننده بخواد یا نخواهد تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است»<sup>11</sup>

این موضوع را به تفصیل بیشتر توضیح دهیم. در دوران ما فقط دو ایدئولوژی می‌تواند وجود داشته باشد؛ بورژوائی و سوسیالیستی. منجمله از فرقه‌هایی که بین آن‌ها موجود می‌باشد، این است که اولی، یعنی ایدئولوژی بورژوائی، به مراتب قدیمی‌تر، گسترده‌تر و دارای ریشه‌های عمیق‌تر در زندگی، نسبت به دومی است. انسان در همه جا، در محیط خودی و در محیط خارجی، با نظرات بورژوائی مواجه می‌شود. در حالی که ایدئولوژی سوسیالیستی فقط دارد قدم‌های اولیه‌اش را بر می‌دارد، تازه در حال شکافتن راهی برای خود است. احتیاج به تذکر نیست، که در ارتباط با گسترش عقاید ایدئولوژی بورژوائی، یعنی آگاهی تریونیونیستی، به مراتب آسان‌تر گسترش یافته و به مراتب وسیع‌تر از ایدئولوژی سوسیالیستی - که فقط دارد قدم‌های اولیه‌اش را بر می‌دارد - جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را دربر می‌گیرد. همین امر دلیل دیگری بر اثبات این مدعاست که جنبش خود به خودی - جنبشی بدون سوسیالیسم - حتی بدین گونه که هست «منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی می‌شود»<sup>12</sup> و تابعیت از ایدئولوژی بورژوائی یعنی حذف ایدئولوژی سوسیالیستی، زیرا که یکی نافی دیگری است.

از ما خواهند پرسید: اما مطمئناً طبقه‌ی کارگر به سمت سوسیالیسم جذب<sup>13</sup> می‌شود؟ بلی، به سمت سوسیالیسم جذب می‌شود. اگر نشود، اقدامات سوسیال دموکراسی بی‌حاصل خواهد بود. اما این نیز صحت دارد که این جاذبیت به وسیله‌ی جاذبیت دیگری به سمت ایدئولوژی بورژوائی خنثی شده و به عقب انداخته می‌شود.

11- لنین «چه باید کرد؟» صفحه ۲۶ («آثار...» صفحه ۲۸۹-۲۸۸ - مترجم)

12- همان جا ص ۲۸ («آثار...» صفحه ۲۹۲ - ترجمه‌ی فارسی نقل قول‌ها از لنین، عیناً از «آثار...» نقل شده و به خاطر قدیمی بودن ترجمه‌ی آن (چاپ ۱۹۵۰ مسکو) برخی اختلافات در ترجمه لغات و اصطلاحات با ترجمه حاضر موجود است - مثلاً در این جا «نهضت» به جای «جنبش» - توضیح مترجم)

13- در ترجمه‌ی انگلیسی: «...gavitates towards socialism ....» و در آلمانی: «Neigt zum Sozialismus hin....» ترجمه شده، که در فارسی به سمت سوسیالیسم «جذب شدن»، «حرکت کردن»، «رفتن»، و ... ترجمه شده است (توضیح مترجم)

هم اکنون گفتم که حیات اجتماعی با ایده‌های بورژوائی تلقیح شده و نتیجتاً، به مراتب ایدئولوژی بورژوائی از ایدئولوژی سوسیالیستی آسان‌تر است. نباید فراموش کرد که در این ضمن ایدئولگ‌های بورژوازی خواب نیستند؛ آن‌ها با شیوهی خودشان، خود را به لباس سوسیالیست‌ها در آورده‌اند، و در کوشش‌شان برای تابع کردن طبقه‌ی کارگر به ایدئولوژی بورژوائی خستگی ناپذیرند. اگر تحت چنین شرایطی، سوسیال دمکرات‌ها نیز، همانند «اکونومیست‌ها» در بی خبری به سر برده و به دنباله روی از جنبش خود به خودی پردازند (و دقیقاً وقتی سوسیال دموکراسی بدین گونه رفتار کند، جنبش طبقه‌ی کارگر خصوصیت خود به خودی دارد)، آن وقت طبیعتاً روشن است که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر رهسپار آن ره صد بار رفته شده و تسلیم ایدئولوژی بورژوائی می‌گردد. البته این امر تا زمانی ادامه می‌یابد که سرگردانی و رنج طولانی جنبش را مجبور کند از ایدئولوژی بورژوائی بریده، برای انقلاب اجتماعی بکوشد. این است آن چه که جذب شدن به سمت ایدئولوژی بورژوائی نامیده می‌شود.

این است آن چه لنین می‌گوید:

«طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود ولی مع‌الوصف ایدئولوژی بورژوازی که بیشتر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید حیات زندگی می‌نماید) خود به خود به طور روز افزونی به کارگران تحمیل می‌شود.<sup>14</sup> دقیقاً به همین دلیل است که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر، مادامی که خود به خودی است، مادامی که هنوز با آگاهی سوسیالیستی در نیامیخته - به تابعیت ایدئولوژی بورژوائی درآمده و به سمت یک چنین تابعیتی جذب می‌شود.<sup>15</sup>»

اگر بدین گونه نبود، انتقاد سوسیال دمکراتیک، ترویج (پرویاگانند) سوسیال دمکراتیک زائد بوده و اقدام به «ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم» غیر ضروری می‌بود.

وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی است که با این جاذبیت به سمت ایدئولوژی بورژوائی، مقابله کرده و جاذبیت دیگری یعنی جاذبیت به سوی سوسیالیسم را تحریک و تقویت کند. البته، روزی، بعد از سرگردانی و رنج طولانی، جنبش

14- همان جا صفحه ۲۹ («آثار...» صفحه ۲۹۴ - مترجم)

15- همان جا، صفحه ۲۸ («آثار...» صفحه ۲۹۲ - مترجم)

خود به خودی بدون کمک سوسیال دموکراسی راه خود را خواهد یافت و به دروازه‌ی انقلاب اجتماعی خواهد رسید، چرا که:

«طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی بدون کمک سوسیال دموکراسی راه خود را خواهد یافت و به دروازه‌ی انقلاب اجتماعی خواهد رسید، چرا که طبقه‌ی کارگر به طور خود بخودی به سوی سوسیالیسم می‌رود.»<sup>16</sup>

ولی تا آن زمان چه باید اتفاق بیافتد؟ تا آن زمان ما باید چه کنیم؟ آیا باید مانند «اکونومیست‌ها» دست به روی دست بگذاریم و عرصه را برای استروه (Struve) ها و زوباتف (Zubatov) ها خالی بگذاریم؟ آیا باید از سوسیال دموکراسی برگردیم و بدین وسیله به ایدئولوژی بورژوائی تریدیونیونیستی کمک کنیم تا غلبه یابد؟ آیا باید مارکسیسم را فراموش کرده و «سوسیالیسم را با جنبش طبقه‌ی کارگر ترکیب» نکنیم؟

خیر، سوسیال دموکراسی پیشتاز پرولتاریاست<sup>17</sup> و وظیفه‌اش این است که همواره در رأس پرولتاریا باشد، وظیفه‌اش این است که:

«نهضت کارگری را از این تمایل خود به خودی تریدیونیونیسم که خود را زیر بال و پر بورژوازی می‌کشاند منحرف سازیم و آن را زیر بال و پر سوسیال دموکراسی انقلابی بکشیم»<sup>18</sup>

وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی این است که آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر برده، جنبش طبقه‌ی کارگر را با سوسیالیسم درآمیخته و بدین وسیله به مبارزه‌ی پرولتاریائی ماهیت سوسیال - دمکراتیک ببخشد.

گفته می‌شود که در بعضی از ممالک خود طبقه‌ی کارگر ایدئولوژی سوسیالیستی (سوسیالیسم علمی) را پی ریزی کرده، و خود در دیگر ممالک نیز آن را پی خواهد ریخت، و بنابراین ضروری نیست که آگاهی سوسیالیستی را از خارج به درون جنبش طبقه‌ی کارگر منتقل کنیم؛ ولی این نیز یک اشتباه محض است. برای این که قادر باشیم سوسیالیسم علمی را پی ریزی کنیم، باید در رأس علم قرار گرفته، باید به دانش علمی مسلح شده و قادر باشیم که قوانین

16- لنین، «چه باید کرد؟» صفحه ۲۹ («آثار...» صفحه ۲۹۴ - مترجم)

17- ک. مارکس «مانیفست» صفحه ۱۵

18- لنین، «چه باید کرد؟» صفحه ۲۸ («آثار...» صفحه ۲۹۲ - مترجم)

تکامل تاریخی را عمیقاً بررسی نمائیم. ولی طبقه‌ی کارگر، مادامی که یک طبقه‌ی کارگر باقی بماند، قادر نخواهد بود که در پیشاپیش علم قرار گرفته، علم را جلو برده و قوانین تاریخی را به طور علمی مورد تحقیق و بررسی قرار دهد؛

برای این کار طبقه‌ی کارگر هم دارای کمبود وقت و هم کمبود استطاعت می‌باشد.... کائوتسکی می‌نویسد:

«سوسیالیسم علمی فقط بر پایه‌ی معلومات عمیق علمی می‌تواند پایدار گردد. حامل علم هم پرولتاریا نبوده، بلکه روشنفکران بورژوازی هستند» (تکیه روی کلمات از ک. ک. است)

«سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیدا شده و به توسط آنها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته‌اند منتقل می‌گردد»<sup>19</sup>

بر همین منوال لنین می‌گوید:

«همه آن‌هایی که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را پرستش کرده و دست روی دست گذاشته، به نظاره کردن آن مشغولند، آن‌ها که متداوماً اهمیت سوسیال دموکراسی را ناچیز انگاشته و عرصه را برای استروه (Struve) ها و زوباتف (Zubatov) ها خالی می‌کنند - همگی تصور دارند که این جنبش خودش سوسیالیسم علمی را پایه ریزی می‌کند» ولی این خطای فاحش است<sup>20</sup>»

بعضی‌ها فکر می‌کنند که کارگران سنت پترزبورگ که در دهه‌ی نود دست به اعتصاب زدند، دارای آگاهی سوسیالیستی بودند، اما این نیز اشتباه است. چنین آگاهی‌یی در جریان آن‌ها موجود نبود و نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه‌ی کارگر از طریق منحصرأ کوشش‌های خود، قادر است که فقط به آگاهی تریونیونیستی دست یابد، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور

19- لنین - «چه باید کرد؟» - صفحه ۲۷ که در آن این خطوط از مقاله معروف نویه تسایت (DIENEUEZEIT) [۸] سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ - شماره ۳ - صفحه ۷۹، نقل شده است - «آثار...» (صفحه ۲۸۹- مترجم)

20- همان جا - صفحه ۲۶ («آثار...» صفحه ۲۸۹- مترجم)

قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره، ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور و روشنفکران تتبع نموده‌اند، خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره‌ی روشنفکران بورژوازی بودند.<sup>21</sup> لنین ادامه می‌دهد، که البته این بدین معنی نیست که «کارگران در تهیه‌ی این امر شرکت نمی‌کنند ولی آن‌ها نه به عنوان کارگر بلکه به عنوان تئوریسین‌های سوسیالیسم، به صورت پرودون‌ها (Proudhons) و وایتلینگ‌ها (Weitling)، (هر دو کارگر بودند)<sup>22</sup> شرکت می‌جویند به عبارت دیگر فقط در موقعی و به نسبتی شرکت می‌نمایند که تا درجه‌ای کم یا بیش برایشان میسر شود معلومات خویش را فرا گرفته آن را به جلوسوق دهند<sup>23</sup>

ما می‌توانیم تمام این‌ها را تقریباً به ترتیب زیر برای خود تصور کنیم. یک سیستم سرمایه‌داری موجود است. کارگران و کارفرمایانی وجود دارند. مابین آن‌ها مبارزه‌ای با شدت جریان دارد. تاکنون به هیچ وجه علائمی از سوسیالیسم علمی وجود نداشته است. به سوسیالیسم علمی در هیچ جا، حتی وقتی که کارگران در جریان مبارزه شان بودند. اندیشه نشده بود... آری کارگران در حال مبارزه‌اند. ولی آن‌ها به طور پراکنده علیه کارفرمایان‌شان مبارزه می‌کنند، تصادماتی میان آن‌ها با مقامات محلی رخ می‌دهد، این جا دست به اعتصاب می‌زنند، آن جا جلسات و تظاهرات ترتیب می‌دهند، این جا حقوقی از دولت مطالبه می‌کنند، آن جا اعلام تحریم می‌نمایند. بعضی درباره‌ی مبارزه‌ی سیاسی سخن می‌رانند، بقیه درباره‌ی مبارزه اقتصادی، و قیس علیهذا، ولی این بدان معنی نیست که کارگران آگاهی سوسیال دمکراتیک دارند؛ بدان معنی نیست که هدف جنبش آن‌ها سرنگونی سیستم سرمایه‌داری است که آن‌ها همان قدر از سرنگونی سرمایه‌داری و سرفرازی سیستم سوسیالیستی مطمئن‌اند که از طلوع حتمی‌الوقوع خورشید. که آنان کسب قدرت سیاسی (دیکتاتوری پرولتاریا) را به عنوان یک شرط حتمی برای رسیدن به پیروزی سوسیالیسم می‌دانند. و غیره.

در این اثناء علم تکامل می‌یابد، پیشرفت می‌کند. جنبش طبقه‌ی کارگر تدریجاً توجه آن را جلب می‌نماید. بیشتر دانشمندان به این نتیجه می‌رسند که جنبش طبقه‌ی کارگر شورش آشوبگران است و این که می‌بایست آن‌ها را با کمک شلاق سر عقل آورد. بقیه معتقدند که وظیفه‌ی ثروتمندان است که خرده

21- لنین - «چه باید کرد؟» - صفحه ۲۰ و ۲۱ («آثار...» صفحه ۲۷۸- ۲۷۷ - مترجم)

22- توضیح از استالین است (توضیح مترجم)

23- لنین - «چه باید کرد؟» صفحه ۲۷ («آثار...» صفحه ۲۹۱ مترجم)

نانی در میان فقرا پخش نمایند، یعنی که جنبش طبقه‌ی کارگر، جنبش مسکینانی که مرامشان بدست آوردن صدقه می‌باشد، است. و از میان هر هزار دانشمند شاید فقط یکی پیدا شود که به جنبش طبقه‌ی کارگر به طور علمی برخورد کند. تمام زندگی اجتماعی را به طور علمی بررسی نماید، به کشمکش طبقاتی بنگرد، زمزمه‌ی طبقه‌ی کارگر را از نزدیک گوش دهد و نهایتاً به طور علمی ثابت کند که سیستم سرمایه‌داری به هیچ وجه ابدی نیست. و این که این سیستم همان قدر گذرا است که فئودالیسم بود. و این که به طور ناگزیر می‌باید به وسیله‌ی نفی کننده‌ی آن یعنی سیستم سوسیالیستی که فقط به وسیله‌ی پرولتاریا از طریق یک انقلاب اجتماعی می‌تواند برقرار شود، جایگزین شود. به طور خلاصه، سوسیالیسم علمی طرح ریزی می‌شود.

احتیاج به گفتن نیست که اگر سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی نبود، سوسیالیسم علمی هم وجود نمی‌داشت. ولی این نیز صحیح است که این چند نفر، به عنوان مثال مارکس و انگلس، اگر به دانش علمی دست نیافته بودند، سوسیالیسم علمی را پایه ریزی نمی‌نمودند.

سوسیالیسم علمی بدون جنبش طبقه‌ی کارگر چیست؟ یک قطب نما، که اگر بلااستفاده بماند، فقط زنگ خواهد خورد و آن گاه می‌بایستی که از کشتی به دریا پرتاب شود.

جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم چیست؟ یک کشتی بدون قطب نما که به هر صورت به ساحل مقصد خواهد رسید. اما اگر قطب نما می‌داشت به مراتب زودتر و با خطر کمتری به آن می‌رسید.

این دو را در هم آمیزید. کشتی شکوهمندی خواهید یافت که مستقیماً به سوی ساحل مقصد شتافته و بدون صدمه به بندرگاهش می‌رسد.

جنبش طبقه‌ی کارگر را با سوسیالیسم در آمیزید، جنبشی سوسیال دمکراتیک خواهید یافت که مستقیم به سمت «سرزمین موعود» خواهد شتافت.

و از این رو وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی (و نه فقط روشنفکران سوسیال دمکرات) است که سوسیالیسم را با جنبش طبقه‌ی کارگر در آمیخته، آگاهی سوسیالیستی را به درون جنبش ببرد و از آن طریق به جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر ماهیتی سوسیال دمکراتیک ببخشد.

این آن چیزی است که لنین می‌گوید.

بعضی افراد اظهار می‌کنند که به نظر لنین و «اکثریت» اگر جنبش طبقه‌ی کارگر با ایدئولوژی سوسیالیستی درآمیخته نشود، نابود شده و به انقلاب اجتماعی نائل نخواهد آمد. این یک اختراع است، اختراع مغزهای بیکاره، که فقط می‌توانسته به کله‌ی مارکسیست‌های کاذبی چون «آن» (An)<sup>24</sup> (رجوع کنید به مقاله‌ی «یک حزب چیست»)، نشریه موگزوری (MOGZAURI)<sup>[۹]</sup> شماره ۶ خطور کند.

لنین با قاطعیت می‌گوید که: «طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود»<sup>25</sup> و اگر او در این مورد بحث زیادی نمی‌کند، فقط به این خاطر است که او فکر می‌کند که اثبات چیزی که قبلاً ثابت شده است، غیر ضروری است. گذشته از این لنین قصد نداشت که جنبش خود به خودی را بررسی کند، بلکه او صرفاً می‌خواست به آن‌ها که دست اندر کار فعالیت علمی حزب هستند نشان دهد که آگاهانه چه باید بکنند.

این است آن چه لنین در یک عبارت دیگر در مباحثه‌اش با مارتف می‌گوید:

«حزب ما مظهر آگاه یک پروسه‌ی غیر آگاهانه است؛ درست همین طور است. و به همین جهت اصرار در این موضوع که «هر اعتصاب کننده‌ای» بتواند خود را عضو بنامد، درست نیست. زیرا اگر «هر اعتصاب» فقط مظهر خود خود به خودی غریزه‌ی نیرومند طبقاتی و مبارزه‌ی طبقاتی که ناگزیر به انقلاب اجتماعی منجر می‌شود، نبود، بلکه مظهر آگاه این جریان بود، آنوقت... حزب ما... بلافاصله کار را به اتمام جامعه بورژوازی یکسره می‌کرد.»<sup>26</sup>

همان طور که می‌بینید، به نظر لنین، حتی مبارزه‌ی طبقاتی و تصادمات طبقاتی‌یی که نمی‌تواند سوسیال دمکراتیک نامیده شوند، به طور ناگزیر طبقه‌ی کارگر را به سوی انقلاب اجتماعی می‌کشد.

24- (آ. ن.)، (A. n). اسم خاص است. از این پس برای سهولت در فارسی آ. ن. نوشته خواهد شد. (توضیح مترجم)

25- لنین - چه باید کرد؟ - صفحه ۲۹ («آثار...» صفحه ۲۹۴ - مترجم)

26- لنین - «یک گام به پیش، دو گام به پس» صفحه ۵۳ («آثار...» صفحه ۶۰۴ - ۶۰۳) (تاکید روی کلمات از استالین است - ترجمه‌ی دیگر همین عبارت): «حزب ما توصیف آگاهانه‌ی یک جریان نا آگاهانه است» دقیقاً. و به همین دلیل اشتباه است که بخواهیم «هر اعتصاب کننده» حق داشته باشد خودش را یک عضو حزب بنامد. برای این که اگر هر «اعتصاب کننده» فقط یک توصیف خود به خودی از یک غریزه‌ی قدرتمند طبقاتی و از مبارزه‌ی طبقاتی، که ناگزیر به انقلاب اجتماعی می‌آن جامد، نبوده، بلکه یک توصیف آگاهانه از آن جریان بود... آن گاه حزب ما، یک بار به تمام موجودیت جامعه بورژوازی خاتمه می‌داد» - مترجم

اگر علاقمند هستید که نظر نمایندگان دیگری از اکثریت را بشنوید، این است آن چه یکی از آنان، رفیق گورین (GORIN)، در دومین کنگره‌ی حزب گفت:

«اگر پرولتاریا به حال خود رها شود، موقعیت چه گونه خواهد بود؟ شبیه آن موقعیتی که در شرف انقلاب بورژوازی وجود داشت، خواهد بود. انقلابیون بورژوازی ایدئولوژی علمی نداشتند. معهدا سیستم بورژوازی به وجود آمد. پرولتاریا، البته، در درازمدت، حتی بدون ایدئولوگ‌ها، در جهت انقلاب اجتماعی کار خواهد کرد، اما این کار را به طور غریزی آن جام خواهد داد. پرولتاریا به طور غریزی به سوسیالیسم عمل خواهد کرد. ولی تئوری سوسیالیستی نخواهد داشت. این پروسه فقط آهسته و پرمشقت تر خواهد بود.»<sup>27</sup>

توضیح بیشتر زائد است.

بنابراین جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر، جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم، به طور ناگزیر از محتوی تهی خواهد گشت و ماهیت تریدیونیونیستی به خود می‌گیرد. این جنبش در مقابل ایدئولوژی بورژوائی سر فرود می‌آورد. آیا می‌توان از این موضوع بدین نتیجه رسید که سوسیالیسم همه چیز است و جنبش طبقه‌ی کارگر هیچ؟ البته خیر! فقط ایده‌آلیست‌ها این را می‌گویند. روزی در آینده‌ی دور، تکامل اقتصادی به طور ناگزیر طبقه‌ی کارگر را به انقلاب اجتماعی خواهد کشاند و نتیجتاً آن را مجبور خواهد کرد که تمام ارتباطش را با ایدئولوژی بورژوائی قطع کند. نکته این است که این مسیری طولانی و پرمشقت می‌باشد.

از طرف دیگر سوسیالیسم (هر چقدر هم که پایه‌ی علمی داشته باشد)، بدون جنبش طبقه‌ی کارگر، باز یک عبارت تو خالی باقی مانده و مفهومش را از دست می‌دهد. آیا می‌توانیم از این موضوع، به نتیجه‌ی فوق برسیم که جنبش همه چیز است و سوسیالیسم هیچ؟ البته خیر! فقط مارکسیست‌های کاذب که هیچی برای آگاهی قائل نیستند، با پناه بردن به این مسئله که آگاهی<sup>28</sup> خود به خود به وسیله‌ی حیات اجتماعی به وجود می‌آید، این راه را پیشنهاد می‌کند. سوسیالیسم می‌تواند با جنبش طبقه‌ی کارگر در آمیخته شود و بدین وسیله از یک عبارت تو خالی به یک اسلحه‌ی بُرا تبدیل گردد.

27 - صورت جلسه دومین کنگره حزب، ص ۱۲۹

28- ترجمه آزاد (مترجم)



نتیجه؟

نتیجه این که جنبش طبقه‌ی کارگر باید با سوسیالیسم در آمیخته شود، فعالیت‌های عملی و اندیشه‌ی تئوریک باید در یک واحد ادغام شده و بدین وسیله به جنبش طبقه‌ی کارگر ماهیتی سوسیال دمکراتیک بدهد. چرا که «سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است»<sup>29</sup> سپس سوسیالیسم در آمیخته شده با جنبش طبقه‌ی کارگر، در دست‌های کارگران از یک عبارت توخالی به یک نیروی مهیب تبدیل خواهد شد. آن گاه جنبش خود به خودی، که به جنبش سوسیال دمکراتیک تبدیل شده است، به سرعت در راه راستین به سوی نظام سوسیالیسم حرکت خواهد کرد.

پس رسالت سوسیال دموکراسی روسیه چیست؟ ما چه باید بکنیم؟

وظیفه‌ی ما، یعنی وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی، این است که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر را از مسیر تنگ تریدیونیونیستی به مسیر سوسیال دمکراتیک بکشانیم. وظیفه‌ی ما این است که آگاهی سوسیالیستی را<sup>30</sup> به درون این جنبش وارد کنیم و نیروهای پیشروی طبقه‌ی کارگر را در یک حزب متمرکز، متحد سازیم. وظیفه‌ی ما این است که همیشه در رأس جنبش باشیم و به طور خستگی ناپذیری با همه‌ی آن‌هائی - چه دشمن باشند، چه «دوست»، که از آن جام یافتن این وظیفه ممانعت می‌کنند، مبارزه کنیم.

موضع «اکثریت» به طور کلی، این چنین است.

موضع اتخاذ شده توسط «اکثریت» به مذاق «اقلیت» خوش نمی‌آید. آن‌ها می‌گویند این موضع «غیر مارکسیستی» است، و این که این موضع «اساساً متضاد» با مارکسیسم است! اما آقایان بسیار ارجمند، کجا، چه موقع، در چه سیاره‌ای این موضع غیر مارکسیستی است؟ می‌گویند مقالات ما را بخوانید، متقاعد خواهید شد که حق با ماست. بسیار خوب بیائید این مقالات را بخوانیم.

در جلویمان مقاله‌ای داریم تحت عنوان «یک حزب چیست؟» [رجوع شود به نشریه‌ی موگزوری (MOGZAURI) شماره ۶] «منتقد» موسوم به آ. ن.، «اکثریت» حزب را به چه چیزی متهم می‌سازد؟

29- برنامه ارفورت، منتشره از طرف کمیته مرکزی ص ۹۴ ۳۰ - ک مارکس و انگلس تدوین نمودند.

30- ک مارکس و انگلس تدوین نمودند.

«آن‌ها (اکثریت) ... خود را به عنوان رهبری حزب اعلام می‌کنند ... و از دیگران می‌خواهند به آن‌ها گردن بگذارند ... و اغلب برای توجیه رفتارشان حتی تئوری‌های تازه اختراع می‌کنند. به عنوان مثال، از قبیل این که زحمتکشان نمی‌توانند با سعی و کوشش خود «ایده‌آل‌های والا» را فرا گیرند<sup>31</sup>. (تأکید از من)، و غیره...»<sup>32</sup>

اکنون سؤال این است که آیا «اکثریت» چنین تئوری‌هایی را پیش می‌کشد و یا هرگز پیش کشیده است؟ هرگز! و در هیچ جا! برعکس رفیق لنین، نماینده‌ی ایدئولوژیک «اکثریت»، خیلی قاطعانه می‌گوید که طبقه‌ی کارگر خیلی به آسانی «ایده‌آل‌های والا» را فرا می‌گیرد، و این که خیلی آسان سوسیالیسم را فرا می‌گیرد، گوش کنید:

«اغلب می‌گویند: طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم می‌رود. این گفته به این معنی که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه‌ی کارگر را از هر تئوری دیگر عمیق تر و صحیح تر تعیین می‌نماید و به همه جهت کارگران به سهولت آن را فرا می‌گیرند، کاملاً حقیقت دارد»<sup>33</sup>

همان طور که می‌بینید، به نظر «اکثریت»، کارگران «ایده‌آل‌های والا» را که سوسیالیسم نامیده می‌شود، به آسانی فرا می‌گیرند.

بنابراین آ. ن. در پی چه چیزی می‌گردد، او «استکشاف» غریبش را از کجا بیرون آورده؟ خواننده‌ی عزیز، نکته این است که «منتقد» ما، آ. ن. چیز کاملاً متفاوتی در نظر داشته است. او، آن بخشی از «چه باید کرد؟» را در نظر گرفته، که لنین در آن از تدوین تئوری سوسیالیسم صحبت می‌کند، یعنی جایی که او می‌گوید که طبقه‌ی کارگر از طریق کوشش‌های خود نمی‌تواند سوسیالیسم علمی را تدوین کند. ولی شما خواهید پرسید چگونه چنین چیزی ممکن است؟ و خواهند گفت: تدوین تئوری سوسیالیسم یک چیز است و فرا گرفتن آن چیز دیگری. چرا آن. سخنان لنین را که در مورد فرا گرفتن ایده‌آل‌های والا بسیار روشن است، فراموش می‌کند؟ شما خواننده‌ی عزیز، حق دارید، ولی آن. که این قدر مشتاق «منتقد» بودن است چه کار دیگری می‌توانست بکند؟ درست فکر کنید او چه عمل متهوران‌های را به نمایش

31- در متن انگلیسی «assimilate» و در آلمانی «zu eigen machen» آمده است (مترجم)

32- نشریه موگزوری، شماره ۶، صفحه ۷۱

33- لنین - «چه باید کرد؟» صفحه ۲۹ («آثار...» صفحه ۲۹۴)

می‌گذارد. او یک «تئوری» را سر خود اختراع می‌کند. آن را به مخالف خود نسبت می‌دهد، و آن گاه نتیجه‌ی تصورات خویش را زیر ضربات پی در پی خود می‌گیرد. بفرمائید، این هم اسمش انتقاد است! در هر صورت، هیچ شکی نیست که آن نمی‌تواند با سعی و کوشش خود به فراگیری کتاب «چه باید کرد؟» لنین نائل آید.

حال بگذارید نشریه‌ای که خود را «سوسیال دمکرات» می‌نامد را بررسی کنیم. مؤلف مقاله «اکثریت یا اقلیت؟» (رجوع شود به «سوسیال دمکرات» شماره ۱) چه می‌گوید؟

نویسنده‌ی مقاله‌ی فوق، در حالی که بادی به غیغب انداخته و سینه را سپر کرده است، با سر و صدای فراوان، به لنین به خاطر ابراز این نظر که: «تکامل طبیعی (منظور وی «خود به خودی» است) جنبش طبقه‌ی کارگر نه به سوسیالیسم بلکه به ایدئولوژی بورژوازی منجر می‌شود.»<sup>34</sup>، حمله می‌کند. آشکارا، نویسنده‌ی ما درک نمی‌کند که جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر، جنبشی است بدون سوسیالیسم (بگذار نویسنده ثابت کند که این طور نیست)، و این که چنین جنبشی به طور اجتناب ناپذیری تسلیم ایدئولوژی تریدیونیونیستی بورژوائی می‌شود، و به طرف آن می‌رود<sup>35</sup> زیرا که وقتی اولی (یعنی ایدئولوژی سوسیالیسم - مترجم) غایب است، به طور ناگزیر دومی (ایدئولوژی بورژوازی - مترجم) ظاهر می‌شود و جای آن را اشغال می‌کند (خلاف آن را ثابت کند!) بله، این دقیقاً آن چیزی است که لنین می‌گوید. ولی در عین حال او جاذبیت<sup>36</sup> دیگری را که مشخصه‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر است فراموش نمی‌کند. جاذبیت به سوی سوسیالیسم، جاذبیتی که فقط به طور موقت توسط جاذبیت به سوی ایدئولوژی بورژوائی تحت الشعاع قرار گرفته است. لنین قاطعانه می‌گوید که:

«طبقه‌ی کارگر به طور خود به خودی به سوی سوسیالیسم جذب می‌شود.»<sup>37</sup>

و او به درستی اظهار می‌دارد که وظیفه‌ی سوسیال دمکراسی است که پیروزی این جاذبیت را، منجمله از طریق مبارزه با «اکونومیست‌ها» تسریع نماید. پس،

34- نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» - شماره ۱ - صفحه ۱۴

35- در متن انگلیسی «Gravitates towards it» و در آلمانی «Neigt zu ihr hin» که در فارسی «به طرف آن می‌رود»، «به طرف آن جذب می‌شود» و ... ترجمه شده است (مترجم)

36- انگلیسی «gravitation» و آلمانی «Hinneigung» (مترجم)

37- لنین - «چه باید کرد؟» - صفحه ۲۹ («آثار...» صفحه ۲۹۴)

«منتقد» محترم، چرا این سخنان لنین را در مقاله‌ی خود نقل نکردید؟ مگر این‌ها به وسیله‌ی همان لنین بیان نشده بودند؟ به این خاطر که به نفع شما نبود. آیا این طور نیست؟ نویسنده ادامه می‌دهد:

«به نظر لنین... کارگر به سبب موقعیت‌اش (تأکید از من)، بیشتر یک بورژواست تا یک سوسیالیست...»<sup>38</sup>

این حرف آن قدر احمقانه است که من حتی از این نویسنده هم انتظار نداشتم! آیا لنین از موقعیت کارگر صحبت می‌کند؟ آیا او می‌گوید که کارگر به سبب موقعیت‌اش، یک بورژواست؟ چه کسی بجز یک ابله می‌تواند بگوید که کارگر به سبب موقعیت‌اش یک بورژواست. کارگری که صاحب هیچ ابزار تولیدی نیست و از طریق فروش نیروی کارش زندگی می‌کند؟ خیر! آن چه که لنین می‌گوید حرفی‌ست کاملاً متفاوت. نکته این است که من به سبب موقعیت خود می‌توانم یک پرولتر باشم و نه یک بورژوا، اما در عین حال می‌توانم به موقعیت خود ناآگاه باشم و نتیجتاً، در مقابل ایدئولوژی بورژوائی سر فرود آورم. این امر دقیقاً به این ترتیب در مورد طبقه‌ی کارگر صدق می‌کند و این کاملاً به معنای چیز دیگری است.

به طور کلی این نویسنده شیفته‌ی پرتاب کردن عبارات توخالی به اطراف است، و او این عبارات را بدون این که فکر کند شلیک می‌نماید! بدین ترتیب که، به طور مثال، نویسنده سرسختانه تکرار می‌کند که «لنینیسم اساساً متناقض با مارکسیسم است». او این را تکرار کرده و درک نمی‌کند که این «عقیده»، او را به کجا می‌کشاند. بگذارید برای یک لحظه این حرف او را که لنینیسم «اساساً متناقض با مارکسیسم است» را باور کنیم. اما در پی آن چیست؟ از آن چه نتیجه‌ی می‌شود؟ نتایجی به شرح زیر: «لنینیسم به همراه خود، ایسکرا را (ایسکرای قدیمی)» داشت - نویسنده این را منکر نمی‌شود - نتیجتاً ایسکرا نیز «اساساً متناقض با مارکسیسم است.» دومین کنگره‌ی حزب - اکثریت کنگره، با ۳۵ رأی - ایسکرا را به عنوان ارگان مرکزی حزب به رسمیت شناخت و از خدمات آن تمجید فراوان نمود،<sup>39</sup> نتیجتاً این کنگره، برنامه و تاکتیک‌هایش نیز «اساساً متناقض با مارکسیسم» است... مضحک است، مگر نه، خواننده‌ی عزیز؟

38 نشریه «سوسیال دمکرات» - شماره ۱ - صفحه ۱۴

39- به صورت جلسه‌ی کنگره‌ی دوم حزب، صفحه ۱۴۷ مراجعه کنید و در همان جا رجوع کنید به مصوبه‌ای که در آن از ایسکرا به عنوان مدافع راستین اصول سوسیال دمکراتیسم نام برده شده است.

اما با وجود این، نویسنده ادامه می‌دهد: «به نظر لنین جنبش خود به خودی طبقه‌ی کارگر به سمت در آمیختن با بورژوازی حرکت می‌کند». آری، به راستی که این نویسنده‌ی ما، بدون شک به سمت در آمیختن با حماقت در حرکت است و امر خوبی می‌بود اگر او از این مسیر منحرف می‌شد.

اما بگذارید «منتقد» را رها کنیم. بگذارید به مارکسیسم برگردیم. «منتقد» محترم ما سرسختانه تکرار می‌کند که موضعی که به وسیله‌ی «اکثریت» و نماینده‌ی آن لنین اتخاذ شده اساساً متناقض با مارکسیسم است. به این دلیل که، او می‌گوید کائوتسکی، مارکس و انگلس خلاف آن چه لنین مدافع‌اش هست می‌گویند! آیا بدین گونه است! بیائید ببینیم!

نویسنده ما را مطلع می‌سازد که "ک. کائوتسکی در برنامه‌ی ارفورتاش می‌نویسد:

«منافع پرولتاریا و بورژوازی آن قدر آشتی ناپذیرند<sup>40</sup> که کوشش‌های این

دو طبقه، برای هیچ دوره کم یا بیش طولانی نمی‌توانند با هم درآمی‌زند - در هرکشوری که شیوه‌ی تولید سرمایه داری در آن غالب است، شرکت طبقه‌ی کارگر در سیاست، دیر یا زود جدائی طبقه‌ی کارگر از احزاب بورژوازی و ایجاد یک حزب کارگری مستقل می‌انجامد.»

اما از این چه منتج می‌شود؟ فقط این که منافع بورژوازی و پرولتاریا آشتی ناپذیر هستند، و این که «دیر یا زود» پرولتاریا از بورژوازی جدا می‌شود تا یک حزب کارگری مستقل ایجاد کند. (به یاد داشته باشید: یک حزب کارگری اما نه یک حزب سوسیال دمکراتیک کارگر) نویسنده می‌پندارد که در این جا کائوتسکی با لنین موافق نیست. اما لنین می‌گوید که پرولتاریا دیر یا زود نه تنها از بورژوازی جدا می‌شود، بلکه انقلاب اجتماعی را به انجام خواهد رساند، یعنی بورژوازی را بر خواهد انداخت<sup>41</sup> او اضافه می‌کند که وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی این است که بکوشد تا انقلاب اجتماعی هر چه

40- انگلیسی «are..... antagonistic» آلمانی «Sind... zugegensätzlicher Natur» -

مترجم

41- رجوع کنید به لنین - «یک گام به پیش، دو گام به پس» - صفحه ۵۳ («آثار...» صفحه ۶۰۴ -

۶۰۳)

سریع‌تر انجام گیرد و این که آگاهانه انجام پذیرد. آری آگاهانه و نه به طور خود به خودی و دربارهی این آگاهی است که لنین می‌نویسد.

«منتقد» به نقل قول از کتاب کائوتسکی ادامه می‌دهد: ... در جایی که مرحله‌ی ایجاد یک حزب مستقل کارگری فرا رسیده است، اگر حزب از همان آغاز نخستین مرحله ملهم از گرایش‌ات سوسیالیستی نباشد، می‌بایستی، به دلیل الزام طبیعی - دیر یا زود آن گرایش‌ات را کسب کند: حزب در دراز مدت باید به حزب سوسیالیستی کارگری، یعنی به سوسیال دموکراسی تبدیل گردد<sup>42</sup>

این به چه معنایی است؟ فقط به این مفهوم که حزب کارگر گرایش‌ات سوسیالیستی کسب خواهد کرد. ولی آیا لنین این را انکار می‌کند؟ به هیچ وجه! لنین صریحاً ابراز می‌دارد که نه تنها حزب کارگری، بلکه کل طبقه‌ی کارگر سوسیالیسم را کسب می‌کند<sup>43</sup> پس این مهملات که ما از نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» و قهرمان دروغ‌گوی آن می‌شنویم چیست؟ این مهملات چه فایده‌یی دارند؟ مثلی است که می‌گویند: صدای زنگی را شنید اما نمی‌دانست از کجا می‌آید. این دقیقاً آن چیزی است که برای نویسنده گیج ما رخ داده است.

همان طور که می‌بینید، کائوتسکی در این نکته ذره‌ای با لنین اختلاف ندارد. لکن تمام این‌ها، با وضوحی استثنائی بی‌خردی نویسنده را آشکار می‌کند.

آیا کائوتسکی در پشتیبانی از موضعی که به وسیله‌ی «اکثریت» اتخاذ شده است سخنی می‌گوید؟ این است آن چه او در یکی از مقالات درخشانش که در آن طرح برنامه‌ی سوسیالیسم دموکراسی اتریش را تجزیه و تحلیل می‌کند،

مینویسد:

«بسیاری از ناقدان رویونیست ما (پیروان برنشتاین) تصور می‌کنند که گویا مارکس مدعی بوده است که تکامل اقتصادی و مبارزه‌ی طبقاتی نه تنها شرایط تولید سوسیالیستی بلکه مستقیماً معرفت (تأکید از ک. کائوتسکی است) به لزوم آن را هم به وجود می‌آورد. این است که این ناقدین اعتراض می‌کنند که چطور کشور انگلیس، که سرمایه‌داری در آن از همه کامل‌تر است، بیش از همه از این معرفت دور است. از روی این طرح (مربوط به اتریش) ممکن است چنین تصور کرد که کمیسیون تنظیم‌کننده‌ی برنامه‌ی اتریش هم

42- نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» - شماره ۱ - صفحه ۱۵

43- لنین - «چه باید کرد؟» - صفحه ۲۹ («آثار...» صفحه ۲۹۴)

با این نظر ... شریک است. در این طرح گفته می‌شود: «هر قدر تکامل سرمایه داری برکمیت پرولتاریا می‌افزاید همان قدر هم پرولتاریا ناگزیر می‌گردد و امکان حاصل می‌نماید که بر ضد سرمایه‌داری مبارزه کند. پرولتاریا رفته رفته درک می‌کند «که سوسیالیسم ممکن بوده و ضروری است. هرگاه چنین رابطه‌ای قائل شویم، آن وقت به نظر می‌آید که معرفت سوسیالیستی نتیجه‌ی ناگزیر و مستقیم مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریاست. و حال آن که این به هیچ وجه صحیح نیست ... معرفت سوسیالیستی کنونی فقط بر پایه‌ی معلومات عمیق علمی می‌تواند پایدار گردد ... حامل علم هم پرولتاریا نبوده بلکه روشنفکران بورژوازی (تکیه کلمات از ک. کائوتسکی است) هستند. سوسیالیسم کنونی نیز در مغز افرادی از این قشر پیداشده و به توسط آن‌ها به پرولتارهایی که از حیث تکامل فکری خود برجسته‌اند منتقل می‌گردد و آن‌ها سپس آن را ... در مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا وارد می‌نمایند. بدین طریق معرفت سوسیالیستی چیزی است که از خارج، داخل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا شده، نه یک چیز خود به خودی که از این مبارزه ناشی شده باشد. مطابق همین اصل هم بوده که در برنامه‌ی قدیمی هاینفلد (HEINFELD) [۱۰] به طور کاملاً منصفانه‌ای گفته شده بود که وظیفه‌ی سوسیال دموکراسی عبارت از این است که معرفت نسبت به موقعیت پرولتاریا و معرفت نسبت به وظائف وی را در ذهن پرولتاریا وارد سازد. (44، 45)»

خواننده‌ی عزیز، آیا اندیشه‌های مشابهی را که به وسیله‌ی لنین درباره‌ی این مسئله بیان شده بود به خاطر نمی‌آورید؟ آیا موضع معروفی را که به وسیله‌ی «اکثریت» اتخاذ شده است، به خاطر نمی‌آورید؟ چرا «کمیت‌های تفلیس» و نشریه‌ی آن «سوسیال دمکرات» حقیقت را پنهان می‌کنند؟ چرا «منتقد» ارجمند ما، زمانی که از کائوتسکی صحبت می‌کند، از نقل کردن این جملات کائوتسکی خودداری کرد؟ این آقایان بسیار ارجمند سعی در فریب چه کسانی دارند؟ چرا این قدر خوانندگان‌شان را خوار می‌شمرند؟ آیا به این دلیل نیست که ... از حقیقت وحشت دارند، خود را از حقیقت پنهان می‌کنند و فکر می‌کنند که

44- ترجمه تحت اللفظی: «ذهن پرولتاریا را از آن پر کند» (توضیح مترجم آثار لنین: «آثار...» صفحه ۲۹۱ - ۲۸۹ - مترجم).

45- روزنامه «عصر جدید» (نویه تسایت Neue zeit) - سال ۱۹۰۲ - ۱۹۰۱ دوره بیستم - شماره ۳ - صفحه ۷۹. لنین این بخش از مقاله‌ی درخشان کائوتسکی را در «چه باید کرد؟» نقل کرده است، صفحه ۲۹ «آثار...» صفحه ۲۹۱ - ۲۸۹ مترجم).

حقیقت را نیز می‌توان پنهان کرد؟ این‌ها مثل کبکی رفتار می‌کنند که سرش را در برف پنهان کرده و تصور می‌نماید که هیچ کس نمی‌تواند او را ببیند! لیکن این‌ها خود را همانند آن کبک گول می‌زنند.

اگر آگاهی سوسیالیستی برپایه‌ای علمی تکامل یافته است و اگر این آگاهی از خارج به وسیله‌ی کوشش‌های سوسیال دموکراسی<sup>46</sup> به جنبش طبقه‌ی کارگر وارد شده است - واضح است که تمام این‌ها از این رو اتفاق می‌افتد که طبقه‌ی کارگر، مادامی که یک طبقه‌ی کارگر باقی بماند، نمی‌تواند علم را به جلو برده و سوسیالیسم علمی را به وسیله‌ی کوشش‌های خود به دست آورد؛ او هم کمبود زمان و هم کمبود استطاعت آنرا دارد.

این است آن چه کائوتسکی در « برنامه‌ی ارفورت» اش می‌نویسد:

«... پرولتاریا در بهترین حد خود می‌تواند قسمتی از دانشی را که به وسیله‌ی آموخته‌های بورژوازی به دست آمده است کسب کرده و آن را با عینیات و نیازهای خود وفق دهد، لیکن مادامی که او یک پرولتر باقی بماند کمبود فراغت و استطاعت آن را دارد که مستقیماً علم را به ورای حدودی که توسط روشنفکران بورژوازی رسیده است ببرد. از این رو سوسیالیسم خود به خودی کارگری می‌بایست تمام علائم اوتوپیسیم<sup>47</sup> را در برداشته باشد<sup>48</sup>» (اوتوپیسیم یک تئوری نادرست و غیر علمی است)

کائوتسکی ادامه می‌دهد که این نوع سوسیالیسم اوتوپیسیتی اغلب ماهیت آنارشیشستی پیدا می‌کند، لکن

«... چنان که معروف است، در هر جا که جنبش آنارشیشستی (مقصود اوتوپیسیم پرولتاری است - ک. کائوتسکی) واقعاً در توده نفوذ کرده و به یک جنبش طبقاتی تبدیل گشته است، همواره، دیر یا زود، علیرغم رادیکالیسم ظاهریش، با تبدیل شدن به محدودترین نوع یک جنبش تریونیونیستی خالص پایان پذیرفته است.<sup>49</sup>»

46- و نه فقط توسط روشنفکران سوسیال دمکرات

47- انگلیسی «UTOPIANISM»، و آلمانی «UTOMISMUS» (مترجم).

48- «برنامه ارفورت» - منتشره از طرف کمیته مرکزی - صفحه ۹۳

49- همان جا، ص ۹۴



به عبارت دیگر، اگر جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم علمی ترکیب نگردد به طور ناگزیر، از محتوی تهی شده، خصیصه‌ی «تریدیونیونیسم محدود» کسب می‌کند و نتیجتاً در مقابل ایدئولوژی تریدیونیونیستی سر فرود می‌آورد.

«منتقد» ما و نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» او زوزه می‌کشد. «لکن این به معنی ناچیز انگاشتن کارگران و تمجید کردن از قشر روشنفکر است!» «منتقد» بیچاره‌ی! نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» بینوا! آن‌ها پرولتاریا را مانند یک زن جوان بوالهوس می‌انگارند که نباید حقیقت را به او گفت، که همواره می‌بایست تعریفش کرد تا این که نگریزد! خیر، آقایان بسیار ارجمند! ما معتقدیم که پرولتاریا ثباتی بیشتر از آن چه که شما فکر می‌کنید، نشان خواهد داد. ما معتقدیم که او از حقیقت نمی‌هراسد! در مورد شما ... آدم چه می‌تواند به شما بگوید؟ حتی همین اکنون نشان داده‌اید که از حقیقت می‌هراسید و، در مقاله‌تان، به خوانندگان نگفتید که نظرات واقعی کائوتسکی چیست...

بنابراین سوسیالیسم علمی بدون جنبش طبقه‌ی کارگر عبارتی توخالی مثل باد هواست.

از طرف دیگر جنبش طبقه‌ی کارگر بدون سوسیالیسم سرگشتگی بی هدف تریدیونیونیستی می‌باشد که، البته بالاخره یک زمانی، به انقلاب اجتماعی می‌انجامد، ولی به بهای درد و مشقت طولانی.

نتیجه؟ جنبش طبقه‌ی کارگر می‌بایست با سوسیالیسم در آمیزد!

«سوسیال دموکراسی ترکیب جنبش طبقه‌ی کارگر با سوسیالیسم است»<sup>50</sup>

این چیزی است که تئورسین مارکسیسی، کائوتسکی، می‌گوید.

ما دیده‌ایم که (ایسکرای قدیم) و «اکثریت» همین را می‌گویند. ما دیده‌ایم که رفیق لنین موضع همانندی اتخاذ کرده است.

بنابراین «اکثریت» موضع مارکسیستی استواری اتخاذ نموده است.

به وضوح، «تحقیر کارگران»، «تمجید قشر روشنفکر» موضع غیر مارکسیستی اکثریت، و دُرهای مشابهی که «منتقدان» منشویک با این همه

دست و دل بازی پرتاب می‌کنند، چیزی جز اوراد و اوهام «منشویک‌های تفلیس» نیست.

از طرف دیگر، خواهیم دید که در واقع، این «اقلیت» تفلیس «کمیت‌های تفلیس» و نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» آن هستند که «اساساً متناقض با مارکسیسم» می‌باشند. لکن بعداً به این موضوع خواهیم پرداخت. در حال حاضر، توجه خود را به موضوع ذیل معطوف می‌داریم:

«مؤلف مقاله‌ی «اکثریت یا اقلیت» در پشتیبانی از سخنانش کلمات مارکس(?) را نقل می‌کند: «تئوریسین هر طبقه‌ی مفروض از راه تئوری به نتیجه‌ای میرسد که پیش از آن طبقه‌ی خودش در پراتیک در آن رسیده است.»<sup>51</sup>»

از دو حال خارج نیست. یا نویسنده زبان گرجی نمی‌داند، یا یک اشتباه چاپی موجود است. هیچ شخص با سواد نمی‌نویسد «که پیش از آن در آن رسیده است». به طور صحیح می‌توان گفت: «که پیش از آن به آن رسیده است»، یا «که پیش از آن در حال رسیدن به آن است». اگر نویسنده دومین مورد را در نظر داشته («که پیش از آن در حال رسیدن به آن است») پس من می‌بایست اظهار کنم که او از مارکس اشتباه نقل می‌کند، مارکس چنین چیزی نگفته است. اگر نویسنده فرمول اول را در نظر داشته است، پس عبارتی که او نقل کرده می‌بایست به قرار ذیل می‌بود: «تئوریسین هر طبقه‌ی مفروض از راه تئوری به نتیجه‌ای می‌رسد که پیش از آن طبقه، خودش در پراتیک به آن رسیده است» به عبارت دیگر، از آن جا که مارکس وانگلس از راه تئوری به این نتیجه رسیدند که اضمحلال سرمایه‌داری و بنای سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است؛ این مستلزم آن است که پرولتاریا پیش از آن سرمایه‌داری را در پراتیک رد کرده، پیش از آن سرمایه‌داری را داغان کرده و به جای آن شیوه‌ی سوسیالیستی، زندگی را بنا نهاده است.

بیچاره مارکس! چه کسی می‌داند که مارکسیست‌های کاذب ما چقدر حرف‌های نامربوط دیگر به او نسبت خواهند داد؟

لکن آیا واقعاً «مارکس این مطلب را بیان داشت؟ این است آن چه که او در واقع گفته است:

«تئوریسین‌هایی که نماینده‌ی خرده بورژوازی هستند ... در تئوری، به همان مسائل و راه‌حل‌هایی رانده می‌شوند که منافع مادی و موقعیت اجتماعی، او را (خرده بورژوازی را - مترجم) در عمل به آن می‌کشاند. بدین گونه است که به طور کلی رابطه‌ی نمایندگان سیاسی و ادبی یک طبقه و طبقه‌ای که آن‌ها نماینده‌اش هستند.»<sup>52</sup>

چنان که می‌بینید، مارکس نمی‌گوید «پیش از آن در آن رسیده است»، این کلمات «فیلسوفانه» به وسیله‌ی «منتقد» ارجمند اختراع شده است.

در نتیجه جملات خود مارکس دارای مفهوم کاملاً متفاوتی می‌باشد.

در جمله‌ی نقل شده‌ی فوق، مارکس چه ایده‌ای را ارائه می‌دهد؟ مارکس فقط این را می‌گوید که تئوریسین یک طبقه‌ی مفروض نمی‌تواند آرمانی (ایده آلی) را که عناصر آن در زندگی وجود نداشته باشد، بیافریند، و این که او فقط می‌تواند عناصر آتیه را مشخص کرده و بر پایه‌ی آن از راه تئوری آرمانی (ایده‌آلی) را بیافریند که طبقه‌ی مفروض از راه پراتیک به آن میرسد. تفاوت این است که تئوریسین در پیشاپیش طبقه در حرکت است و قبل از طبقه نطفه‌ی آینده را مشخص می‌کند، این است آن چه از «رسیدن به چیزی از راه تئوری» منظور است.

به آن چه که مارکس وانگلس در مانیفست می‌گویند توجه کنیم:

«بنابراین کمونیست‌ها (یعنی سوسیال دمکرات‌ها)<sup>53</sup> از یک طرف، از نقطه نظر پراتیک پیشرفته‌ترین و استوارترین بخش از حزب طبقه‌ی کارگر هر کشوری هستند یا بخشی که تمام بخش‌های دیگر را به جلو میراند»<sup>54</sup> و از طرف دیگر، از نقطه نظر تئوری، امتیاز درک روشن مسیر راه، شرایط و نتایج کلی نهائی جنبش پرولتاریا را بر توده‌ی عظیم پرولتاریا دارد»

آری، ایدئولوگ‌ها «به جلو می‌رانند» آن‌ها به مراتب از «توده‌ی عظیم پرولتاریا» فراتر می‌روند و تمام نکته در همین است. ایدئولوگ‌ها به جلو می‌رانند و دقیقاً به همین دلیل است که این ایده، آگاهی سوسیالیستی، از چنین ارزش عظیمی برای جنبش برخوردار است.

52- اگر «۱۸ برومر» [۱۱] در دسترس نیست، به صورت جلسه‌ی کنگره‌ی دوم حزب صفحه ۱۱۱ که در آن این کلمات مارکس نقل شده است، رجوع کنید.

53- توضیح از استالین (مترجم)

54- هم آن جا - تأکید از استالین است (مترجم)

«منتقد» ارجمند، آیا به این دلیل است که به اکثریت حمله می‌کنید؟ پس به مارکسیسم بگوئید خداحافظ و بدانید که «اکثریت» به موضع مارکسیستی‌اش افتخار می‌کند.

موقعیت «اکثریت» در این مورد از بسیاری از جهات، موقعیت انگلس را در دهه‌ی ۹۰ به خاطر می‌آورد. ایده آلیست‌ها اظهار می‌داشتند که شعور، منشاء حیات اجتماعی است. به نظر آن‌ها آگاهی اجتماعی زیر بنائی است که بر پایه‌ی آن حیات اجتماع بنا شده است. بدین جهت آنان را ایده آلیست می‌نامیدند.

باید اثبات می‌شد که شعور از آسمان فرود نمی‌آید، بلکه از خود حیات به وجود آمده است.

مارکس و انگلس به عرصه‌ی تاریخ وارد شدند و شکوه‌مندان این تکلیف را به اتمام رسانیدند. آن‌ها ثابت نمودند که حیات اجتماعی منشاء شعور است و این که بنابراین، حیات اجتماعی زیربنائی است که بر پایه‌ی آن آگاهی اجتماعی بنا شده است. بدین طریق آن‌ها گور ایده آلیسم را حفر کردند و راه را برای ماتریالیسم هموار کردند.

برخی از شبه مارکسیست‌ها این را بدین معنی تفسیر کردند که آگاهی، ایده‌ها، از اهمیت کمی برخوردارند.

اهمیت عظیم ایده‌ها باید به اثبات می‌رسید.

و از این رو انگلس به پیش آمد و در نامه‌هایش (۱۸۹۴-۱۸۹۱) تأکید نمود که گرچه صحیح است که ایده‌ها از آسمان فرود نمی‌آید بلکه توسط خود حیات تولید می‌شوند. با این حال شعور همین که متولد شد اهمیت عظیمی را کسب می‌کند. چرا که انسان‌ها را متحد کرده، متشکل می‌کند و بر حیات اجتماعی، که آن‌ها را به وجود آورده، تأثیر می‌گذارند و این که شعور در تحول تاریخ از اهمیت عظیمی برخوردار است.

برنشتاین و همانندهایش فریاد بر آوردند که: «این مارکسیسم نیست بلکه خیانت به مارکسیسم است». مارکسیست‌ها فقط خندیدند...

بودند نیمه مارکسیست‌هایی در روسیه، - اکونومیست‌ها - آن‌ها مدعی بودند از آن جا که ایده‌ها به وسیله‌ی حیات اجتماعی به وجود می‌آیند پس آگاهی سوسیالیستی برای جنبش طبقه‌ی کارگر از اهمیت کوچکی برخوردار است.

باید اثبات می‌شده که آگاهی سوسیالیستی برای جنبش طبقه‌ی کارگر از اهمیت عظیمی برخوردار است، که جنبش بدون آن دچار سرگردانی بی هدف تریونیونیستی خواهد بود، و در این صورت هیچ کس نمی‌تواند بگوید چه موقع پرولتاریا خود را از دست آن خلاص ساخته و به انقلاب اجتماعی میرسد.

و ایسکرا منتشر شد و شکوه‌مندان این تکلیف را به انجام رساند. کتاب «چه باید کرد؟» منتشر شد که در آن لنین بر اهمیت عظیم آگاهی سوسیالیستی تأکید نمود. «اکثریت» حزب شکل گرفت و قاطعانه این مسیر را پیش گرفت. لکن در این جا برنشتاین‌های حقیر جلو آمده و بنای فریاد گذاشتند که: این «اساساً متناقض با مارکسیسم است!»

ولی آیا شما «اکونومیست»‌های حقیر می‌دانید مارکسیسم چیست؟

خواننده خواهد گفت: شگفتا! او خواهد پرسید: مسئله چیست؟ چرا پلخانف مقاله‌اش را در انتقاد از لنین نوشت (رجوع کنید به ایسکرای جدید شماره ۷۰ و ۷۱) او چرا از «اکثریت» عیب جوئی می‌کند؟ آیا مارکسیست‌های کاذب نفلیس و نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» شان ایده‌های ابراز شده توسط پلخانف را تکرار نمی‌کنند؟ آری آن‌ها را تکرار می‌کنند، ولی آن چنان به طرز ناشیانه‌ای که مبتذل می‌شوند. آری پلخانف انتقاد کرد. ولی می‌دانید نکته چیست؟ در حقیقت در مورد مسئله‌ای که ما بحث‌اش را کردیم، رهبران «اقلیت» با ایسکرای قدیمی مخالفتی ندارند. حال آن که ایسکرای قدیمی پرچم «اکثریت» است. متعجب نشوید! این است واقعیت امر:

ما با مقاله‌ی مربوط به برنامه‌ی ایسکرای قدیم آشنا هستیم (به قبل رجوع شود). می‌دانیم که مقاله‌ی مزبور کاملاً بیان‌گر موضع اتخاذ شده توسط «اکثریت» می‌باشد. مقاله از کیست؟ مقاله از هیئت تحریریه‌ی ایسکرا در آن زمان است. چه کسانی عضو هیئت تحریریه بودند؟ لنین، پلخانف، آکسلرود، مارتف، زاسولیچ و استاروور. از آن‌ها در حال حاضر فقط لنین به «اکثریت» تعلق دارد، پنج تن دیگر رهبران «اقلیت» هستند. لکن این حقیقت باقی می‌ماند که آن‌ها سردبیران مقاله‌ی مربوط به برنامه‌ی ایسکرا بودند، نتیجتاً، اینان نمی‌بایست گفته‌های خود را منکر شوند، ظاهراً به چیزی که نوشته‌اند معتقد بوده‌اند. اما اگر مایل باشید، ایسکرا را ترک می‌کنیم.

این است آن چه که مارتف می‌نویسد:

«بنابراین ایده‌ی سوسیالیسم ابتدا نه از میان توده‌های کارگر بلکه از درون مطالعات محققین صفوف بورژوازی بر خواست.»<sup>55</sup>

و این است آن چه که ورا زاسولیتش (Vera Sassulitsch) می‌نویسد:

«حتی ایده‌ی همبستگی طبقاتی کل پرولتاریا... به این سادگی نیست که بتواند مستقلاً در ذهن کارگر به وجود آید... و سوسیالیسم به اطمینان زیاد به طور اتوماتیک، از افکار کارگران بیرون نمی‌جهد... زمینه برای تئوری سوسیالیسم به وسیله‌ی کل تکامل هم زندگی و هم دانش آماده گشته بود... و به وسیله‌ی ذهن یک نابغه که مسلح به آن دانش بود آفریده شد. متناً، اشاعه‌ی ایده‌های سوسیالیسم در میان کارگران، تقریباً در تمام قاره‌ی اروپا به وسیله‌ی سوسیالیست‌هایی که کارآموزیشان را در مؤسسات فرهنگی مربوط به طبقات بالا گذرانده بودند، منشاء گرفت.»<sup>56</sup>

حال بگذارید از پلخائف که این چنین با کبکبه و دبدبه از لنین در ایسکرای جدید (شماره‌های ۷۰ و ۷۱) انتقاد می‌کند بشنویم. صحنه، کنگره‌ی دوم حزب است پلخائف بر علیه مارتینف و در دفاع از لنین بحث می‌کند. او مارتینف را که یک جمله‌ی تنهای لنین را مستمسک قرار داده و کتاب «چه باید کرد؟» را در گُل نادیده گرفته، سرزنش می‌کند و به گفتارش ادامه می‌دهد:

«حیله‌ی مارتینف مرا به یاد مأمور تفتیش افکار<sup>57</sup> می‌اندازد که گفت: "مرا مجاز بدارید تا جمله‌ای از «دعای ربانی»<sup>58</sup> را از مضمون آن جدا کنم تا به شما اثبات کنم که نویسنده‌ی آن شایستگی بدار کشیده شدن را دارد»

اما همه‌ی عیب جوئی‌هایی که توسط نه فقط رفیق مارتینف بلکه هم چنین توسط کسان زیاد دیگری از این جمله‌ی قابل تأسف لنین می‌شود، همگی متکی بر یک سوءتفاهم است. رفیق مارتینف این کلمات انگلس را نقل می‌کند که:

«سوسیالیسم نوین بیانگر تئوریک جنبش نوین طبقه‌ی کارگر است»

55- مارتف - کراسنوی از نامیا (KRASNOYE ZNAMYA) صفحه ۳

56- ۵۶ - زاریا [۱۲] - شماره ۴ - صفحه ۸۰ - ۷۹

57- اشاره به مأمورین تفتیش افکار قرون وسطائی است. ( مترجم)

58- نام یکی از بخش‌های کتاب انجیل است ( مترجم)

رفیق لنین نیز با انگلس موافق است... ولی گفتار انگلس یک بیان عام است. مسئله این است که چه کسی برای اولین بار بیان تئوریک را فرموله می‌کند؟ لنین مقاله‌ای نه درباره‌ی تاریخ فلسفه بلکه مقاله‌ای در پلمیک علیه «اکونومیست‌ها» نوشت.

آن‌ها یعنی «اکونومیست‌ها» می‌گفتند باید صبر کنیم و ببینیم که طبقه‌ی کارگرا کوشش‌های خودش و بدون یاری «میکرب انقلابی» (یعنی بدون سوسیال دموکراسی) به کجا می‌رسد. بدین ترتیب اینان سوسیال دموکراسی، را درست به این خاطر که یک «میکرب انقلابی» یعنی به این خاطر که آگاهی انقلابی دارد، از گفتن هرگونه چیزی به کارگران منع می‌کردند. ولی اگر «میکرب» را حذف کنید تنها چیزی که باقی می‌ماند توده‌ی ناآگاه است. و آگاهی می‌بایست از خارج بدان وارد شود. اگر می‌خواستید نسبت به لنین منصف باشید، و اگر تمام کتابش را با احتیاط خوانده بودید، آن گاه می‌دیدید که دقیقاً این همان چیزی است که او (در کتابش - مترجم) می‌گوید.<sup>59</sup>

این چیزی است که پلخانف در دومین کنگره‌ی حزب گفت.

و اکنون پس از چند ماه، همان پلخانف به وسیله‌ی همان مارتف، آکسلرود، زاسولیچ، استاروور و بقیه تحریک شده، دوباره سخن گفته و همان جمله‌ی لنین را که در کنگره‌ی دوم از آن دفاع کرده بود، مستمسک قرار داده، می‌گوید: لنین و «اکثریت» مارکسیست نیستند. او می‌داند که حتی اگر جمله‌ای از «دعای ربانی» از مضمون آن بریده شده و جداگانه تفسیر گردد نویسنده‌ی دعا ممکن است به خاطر جسارت به مقدسات، خود را در بالای چوبه‌ی داریباید. او می‌داند که این غیر منصفانه است و این که یک منتقد، بی‌غرض چنین کاری نمی‌کند. با وجود این او این جمله را از کتاب لنین جدا می‌سازد، غیر منصفانه عمل کرده، خود را علناً به لوث می‌کشد. و مارتف، زاسولیچ، آکسلرود نقش دلال محبت را برای او ایفاء کرده و مقاله‌اش را در ایسکرای جدید (شماره‌های ۷۰ - ۷۱) تحت نام هیئت تحریریه چاپ کرده و بدین وسیله خود را یک بار دیگر رسوا می‌کنند.

چرا آنان این چنین، بی‌شخصیتی خود را به نمایش می‌گذارند؟ چرا رهبران «اقلیت» خود را رسوا کرده‌اند؟ چرا آن‌ها مقاله‌ی مربوط به برنامه‌ی منتشره در ایسکرا را که خود با آن موافق بودند، وارد کردند؟ چرا آن‌ها حرف‌های

خود را منکر شدند؟ آیا هرگز قبلاً چنین تقلبی در حزب سوسیال دمکرات دیده شده بود؟

در طول چند ماهی که بین کنگره‌ی دوم و ظهور مقاله‌ی پلخائف گذشت چه اتفاقی افتاد؟

آن چه که اتفاق افتاد این بود: کنگره‌ی دوم از شش سردبیر (قدیم - مترجم)، تنها سه نفر را به عنوان هیئت تحریریه‌ی (جدید - مترجم) ایسکرا انتخاب کرد: پلخائف، لنین و مارتینف. در مورد بقیه یعنی آکسلرود، استاروود و زاسولج، کنگره آنان را به مقامات دیگری انتخاب کرد. لازم به تذکر نیست که کنگره حق داشت چنین عمل کند؛ و وظیفه‌ی هر کس این بود که در مقابل این تصمیم سر فرود آورد. کنگره بیانگر اراده‌ی حزب می‌باشد و عالی‌ترین ارگان حزب است و هر کس که مخالف تصمیمات آن عمل کند، اراده‌ی حزب را پایمال کرده است.

لکن این سردبیران سرسخت به اراده‌ی حزب، به انضباط حزب (انضباط حزب همان اراده‌ی حزب است) سر فرود نیاوردند. به نظر می‌رسد که انضباط حزب تنها برای کارکنان ساده‌ی حزب مانند ما اختراع شده است! آن‌ها به خاطر انتخاب نشدن به سردبیری، نسبت به کنگره خشمگین شدند، در گوشه‌ای تجمع کردند، مارتف را با خود برده و اپوزیسیونی تشکیل دادند. آن‌ها اعلام تحریم علیه حزب کرده، از انجام فعالیت‌های حزبی امتناع ورزیده و شروع به تهدید حزب نمودند. آن‌ها می‌گفتند ما را به هیأت تحریریه‌ی، کمیته‌ی مرکزی و شورای حزب انتخاب کنید در غیر این صورت موجب انشعاب خواهیم شد، و انشعاب رخ داد. بنابراین آن‌ها یک بار دیگر اراده‌ی حزب را پایمال کردند. این‌ها خواست‌های سردبیران اعتصابی بود: «هیئت تحریریه‌ی قدیم ایسکرا احیاء شود» (یعنی به ما سه کرسی در هیأت تحریریه بدهید)

«تعداد معینی از اپوزیسیون (یعنی از «اقلیت») ... در کمیته‌ی مرکزی به کار گمارده شوند.»

«دو کرسی در شورای حزب به اعضای اپوزیسیون اختصاص داده شود، و غیره...»

«ما این شروط را به عنوان تنها شروطی که حزب را قادر می‌سازد از کشمکش که حتی موجودیت آن را تهدید می‌کند، جلوگیری کند؛ ارائه می‌دهیم»



(یعنی، خواست‌های ما را ارضاء کنید، در غیر این صورت موجب انشعابی بزرگ در حزب خواهیم شد.<sup>60</sup>)

حزب در جواب به آن‌ها چه گفت؟

نمایندگان حزب، کمیته‌ی مرکزی و رفقای دیگر به آن‌ها گفتند: ما نمی‌توانیم علیه تصمیمات کنگره‌ی حزب اقدام کنیم، انتخابات مسئله‌ی است مربوط به کنگره، معهدا ما برای احیای صلح و هماهنگی، خواهیم کوشید، اگرچه، راستش را بگوئیم.

مجادله به خاطر کرسی خفت آور است، شما می‌خواهید حزب را به خاطر بدست آوردن چند کرسی منشعب کنید، و غیره.

سردبیران اعتصابی رنجیدند، آن‌ها خجالت زده شدند - زیرا به راستی به نظر می‌آمد که مجادله را به خاطر احراز کرسی‌های آغاز کرده بودند، آن‌ها پلخانف را به طرف خود کشیده<sup>61</sup> و امر قهرمانانه‌ی خود را برقرار نمودند - آن‌ها به خاطر این که نشان دهند که به خاطر کرسی‌ها مجادله نمی‌کنند، مجبور بودند «اختلاف بزرگتری» ما بین «اکثریت» و «اقلیت» به دست آوردند. آن‌ها گشتند و گشتند تا در کتاب لنین عبارتی یافتند که اگر مضمون آن جدا شود و به طور جداگانه تفسیر شود - حقیقتاً می‌توان بر آن ایراد بنی اسرائیلی گرفت. رهبران اقلیت پنداشتند که این فکر خوبی است: لنین رهبر

60- «تفسیری بر صورت جلسات اتحادیه» صفحه ۲۶

61- شاید خواننده این سطور سؤال کند که برای پلخانف چه گونه ممکن بود که به طرف «اقلیت» برود - همان پلخانفی که سخت پشتیبان «اکثریت» بود. حقیقت این است که اختلاف نظر میان او و لنین پیش آمد. هنگامی که «اقلیت» به خشم آمد و اعلان تحریم نمود، پلخانف این موضع را اتخاذ کرد، که لازم است به آن‌ها کاملاً تن در داد. لنین با او موافق نبود. پلخانف تدریجاً شروع به تمایل به طرف «اقلیت» کرد. اختلاف بین این دو رشد کرد تا به چنان اوجی رسید که یک روز پلخانف مخالف لنین و «اکثریت» شد. این است آن چه که لنین در این باره می‌نویسد: «در واقع، چند روز بعد، من همراه با یک عضو شورا به دیدن پلخانف رفتم و گفتگویمان با پلخانف، بدین ترتیب انجام شد: پلخانف گفت: می‌دانی بعضی از همسران (یعنی «اقلیت») چنان بد خلق هستند که برای جلوگیری از یک حمله‌ی هیستریک و رسوائی بزرگ عمومی باید به آنان تن در داد! من پاسخ دادم: باید، اما باید به گونه‌ای تن در دهیم که به حد کافی نیرومند باقی بمانیم تا از «رسوائی» به مراتب بزرگتری جلوگیری نمائیم. (مراجعه شود به «تفسیر بر صورت جلسات اتحادیه» صفحه ۳۷، که در آن جا از نامه‌ی لنین نقل شده است) [۱۳] لنین و پلخانف نتوانستند به توافق برسند. از این لحظه به بعد پلخانف شروع به حرکت به طرف اقلیت نمود. ما از منابع موثقی مطلع شده‌ایم که اینک پلخانف در حال ترک «اقلیت» است و در حال حاضر ارگان خودش «دنونیک سوتسیال دمکراتا» (Dnevnik Demokrata Sotsia [۱۴]) را تأسیس نموده است

«اکثریت» است، بیائید لنین را بی اعتبار ساخته و بدین طریق حزب را به طرف خود بکشانیم. و از این رو پلخانف شروع به جار زدن به دنیا کرد که «لنین و پیروانش مارکسیست نیستند» صحیح، همین دیروز از همین ایده در کتاب لنین که امروز بدان حمله می‌کنند، دفاع می‌نمودند؛ لکن چاره‌ای نیست؛ یک اپورتونیست دقیقاً به خاطر آن که ارزشی برای اصول قائل نیست، اپورتونیست خوانده میشود.

این است دلیل این که چرا خود را ملوث می‌کنند، و این است علت دروغگوئی‌شان لکن این تمام قضیه نیست.

مدت زمانی گذشت، آن‌ها دیدند که فقط تعداد کمی از افراد ساده لوح اعتنائی به آژیتاسیون آن‌ها علیه «اکثریت» و لنین می‌کنند. آن‌ها دیدند که «اموراتشان» در راه بدی بوده، «داد وستد» شان ضرر می‌کرده است و تصمیم گرفتند که مجدداً رنگشان را عوض کنند. در شماره‌ی ۱۰ مارس ۱۹۰۵ همان پلخانف، و همان مارتف و همان آکسلرود، بنام شورای حزب، قطعنامه‌ای تصویب کردند که در آن علاوه بر چیزهای دیگر گفتند:

«رفقا! (خطاب به «اکثریت») ... دوطرف (یعنی «اکثریت» و «اقلیت») متداوماً این عقیده‌ی محکم را ابراز داشته‌اند که اختلافات موجود در مورد تاکتیک‌ها و سازماندهی از چنان اهمیتی برخوردار نیستند که فعالیت در یک تشکیلات حزبی واحد را غیر ممکن سازند»<sup>62</sup> آن‌ها می‌گفتند. بنابراین اجازه دهید حکم رفیقانه‌ای (مرکب از بیل - BEBE - و دیگران) را برای حل و فصل اختلافاتی جزئی فرا خوانیم.

خلاصه این که، اختلافات در حزب صرفاً نزاعی مختصر می‌باشد که حکم رفیقانه‌ای به تحقیق در مورد آن خواهد پرداخت، لکن ما یک کل متحد هستیم.

اما چگونه این امر امکان دارد؟ ما «غیر مارکسیست‌ها» به سازمان‌های حزب دعوت شده‌ایم، ما یک کل متحد هستیم، و قس علیهذا ... این چه مفهومی دارد؟ چرا، شما رهبران «اقلیت» به حزب خیانت می‌کنید! آیا «غیر مارکسیست‌ها» را می‌توان در رأس حزب قرار داد؟ آیا جائی برای «غیر مارکسیست‌ها» در صفوف حزب سوسیال دمکرات هست؟ یا این که شاید شما هم به امر مارکسیسم خیانت کرده‌اید و بنابراین تغییر جبهه داده‌اید لکن انتظار پاسخ داشتن، ساده لوحانه است. نکته این است که این رهبران شگفت انگیز

«اصول» متعددی در جیب‌شان دارند و هرگاه اصل مشخصی را بخواهند آن را از جیب بیرون می‌آورند. مثلی است که می‌گویند: آن‌ها برای هر روز هفته، نظری متفاوت دارند!

رهبران به اصطلاح «اقلیت» این چنین‌اند.

بدین ترتیب اوضاع دنبال‌چهی این رهبریت، به اصطلاح «اقلیت» تفلیس برای هر کسی به سادگی قابل تصور است. مشکل این است که بعضی مواقع این دنبال‌چه اعتنائی به رأس نکرده و از اطاعت او خودداری می‌کند، برای مثال هنگامی که رهبران «اقلیت» می‌پندارند که مصالحه امکان پذیر است و دعوت به هماهنگی کارکنان حزبی می‌کنند، «اقلیت» تفلیس و نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» اش به غرولند و فریاد ادامه می‌دهد که: مابین «اکثریت» و «اقلیت» یک «مبارزه بر سر مرگ و زندگی»<sup>63</sup> موجود است، و این که ما باید هم دیگر را نابود کنیم.

«اقلیت» گله دارد که ما آن‌ها را اپورتونیست (بی پرنسیب) خطاب می‌کنیم. اما اگر آن‌ها حرف‌های خود را نقض می‌کنند، اگر از جهتی به جهت دیگر نوسان می‌کنند، اگر تا ابد دچار تزلزل و درنگ باشند، چه چیز دیگری می‌توان به آن‌ها گفت؟ آیا یک سوسیال دمکرات اصیل می‌تواند عقایدش را هر از گاهی تغییر دهد؟ «اقلیت» عقایدشان را بیش از دفعاتی که انسان دستمال‌های جیبش را عوض می‌کند، تغییر می‌دهند.

مارکسیست‌های کاذب ما با سرسختی تکرار می‌کنند که «اقلیت» به درستی در ماهیت، پرولتاریائی است؛ آیا چنین است؟

بیانید ببینیم.

کائوتسکی می‌گوید:

«برای پرولتاریا عجین شدن با اصول حزب راحت‌تر است. او به طرف خط مشی اصولی، که مستقل از خلق و خوی لحظه‌ای، منافع شخصی یا محلی باشد، تمایل می‌یابد.»<sup>64</sup>

63- رجوع شود به «سوسیال دمکرات» - شماره ۱

64- برنامه ار فوررت - منتشره از طرف کمیته‌ی مرکزی - صفحه ۸۸

لکن در باره‌ی «اقلیت» چطور؟ آیا به سمت خط مشی‌یی که مستقل از خلق و خوی لحظه‌ای، و غیره باشد متمایل است؟ بر عکس همواره در درنگ است تا ابد تزلزل دارد، از یک خط مشی قاطع اصولی بیزار است، بی‌پرنسپیی را ترجیح می‌دهد، از خلق و خوی لحظه‌ای پیروی می‌کند. قبلاً با این حقایق آشنا شدیم. کائوتسکی می‌گوید:

«که پرولتاریا به انضباط حزبی علاقمند است. «پرولتار، - مادامی که فرد منفرد و مجزائیست - هیچ است ... او تمام نیروی خود، تمام استعداد خود را برای ترقی و پیشرفت و تمام امیدها و آرزوهای خود را از سازمان ... کسب می‌نماید» بدین دلیل است که او به وسیله‌ی نفع شخصی یا اشتهار فردی منحرف نمی‌شود. او «وظیفه‌ی خود را در هر شغلی و هر جایی که او را بگمارند، انجام می‌دهد و داوطلبانه مطیع انضباطی است که در تمام احساسات و تمام تفکر او رخنه کرده است.»<sup>65</sup>

لکن اقلیت چطور؟ آیا آن‌ها هم مملو از یک روحیه‌ی منضبط هستند؟ برعکس انضباط حزبی را نفی کرده و آن را استهزا می‌کنند<sup>66</sup> اولین کسانی که در اختلال انضباط حزبی سرمشق شدند رهبران «اقلیت» بودند آکسلرود، زاسولیک، استاروور، مارتف و دیگران را بیاد آورید که از سر فرود آوردن به تصمیمات کنگره‌ی دوم خودداری کردند.

کائوتسکی ادامه می‌دهد:

«وضع روشنفکران کاملاً طور دیگری است. او سر فرود آوردن در مقابل انضباط حزب را بی‌نهایت سخت یافته و از روی اجبار بدان تن می‌دهد، و نه از روی خواست آزاد خویش. «او ضرورت انضباط را فقط برای توده قائل است نه برای برگزیدگان. خودش را هم بدیهی است جزو برگزیدگان می‌شمارد.» نمونه‌ی ایده‌آل روشنفکری که سرپای وجودش را روح پرولتاریائی فراگرفته ... و در هر شغلی که او را گماشته‌اند کار کرده و خود را تمام و کمال تابع راه بزرگ ما نموده و به آن ضجه و زاری مذبحانه ... که ما اغلب از روشنفکران ... درموقعی که به اقلیت می‌افتند می‌شنویم، با نظر حقارت می‌نگریست - نمونه‌ی ایده‌آل چنین روشنفکری لیبکنخت

65- رجوع کنید به «یک گام به پیش، دو گام به پس» از لنین («آثار...» صفحه ۶۷۶)

66- به «صورت جلسه‌ی اتحادیه» مراجعه کنید.

(LIEBKNECHT) بود. این جا می‌توان از مارکس هم نام برد که برای بدست آوردن نخستین مقام تلاش نمی‌کرد و نمونه‌ی اطاعت از انضباط حزبی در انترناسیونال بود که در آن بارها در اقلیت افتاد.<sup>67</sup>

اما «اقلیت» چطور؟ آیا هیچ نوعی از «روحیه‌ی پرولتاریائی» را داراست! آیا رفتارش شبیه به لیبکنخت و مارکس می‌باشد؟ برعکس، دیده‌ایم که رهبران اقلیت، «نفس» خود را تابع امر مقدسمان نگردانیده‌اند، دیده‌ایم که این رهبران بودند که در دومین کنگره‌ی حزب «وقتی خود را در اقلیت یافتند ضجه و زاری مذبوحانه» را سردادند، دیده‌ایم که آن‌ها بودند که، بعد از کنگره، برای «کرسی‌های بالا» ناله سردادند، و آن‌ها بودند که یک انشعاب حزبی را به خاطر این کرسی‌ها براه انداختند... منشویک‌های ارجمند این است «ماهیت پرولتاریائی» شما؟!!

منشویک‌ها می‌پرسند، پس چرا در بعضی شهرها کارگران در طرف ما هستند؟

آری، حقیقت دارد در برخی شهرها کارگران در طرف «اقلیت» هستند، اما این چیزی را اثبات نمی‌کند. کارگران حتی از رویونیست‌ها (اپورتونیست‌ها در آلمان) در برخی از شهرها پیروی می‌کنند، اما این اثبات نمی‌کند که موضع آنان پرولتری است؛ ثابت نمی‌کند که آنان اپورتونیست نیستند. روزی یک کلاغ گل رُزی را یافت، اما این ثابت نکرد که کلاغ بلبل است. بی جهت نیست که می‌گویند:

هر آن گاه کلاغ گل رُزی را بیابد

بانگ بر می‌دارد، «که من بلبلم»

اینک آشکار است که اختلاف در حزب از چه زمینه‌هایی برخاست. همان طور که معلوم است دو گرایش در حزب ما متجلی گشته است: گرایش قاطعیت پرلتری و گرایش تزلزل روشنفکری

چاپ مجدد از روی جزوه‌ی منتشره از طرف کمیته‌ی اتحادیه قفقاز  
حزب سوسیال دمکرات کارگری

روسیه، مه ۱۹۰۵ (ترجمه از زبان قفقازی)  
ترجمه‌ی فارسی از ترجمه‌ی انگلیسی «آثار استالین» - جلد ۱ - مسکو ۱۹۵۲  
بامقایسه‌ی ترجمه‌ی آلمانی آن.

## توضیحات

۱- جزوه‌ی ژ. و. استالین تحت عنوان «مختصری درباره‌ی اختلافات درون حزب» در پایان آوریل ۱۹۰۵ در پاسخ به مقالاتی از ن. ژوردانیا مانند مقاله‌ی «اکثریت یا اقلیت» منتشره در نشریه‌ی «سوسیال دمکرات» و مقاله‌ی «یک حزب چیست؟» در نشریه‌ی «ماگزوری» و غیره نوشته شده است. خبر انتشار این جزوه به سرعت به مرکزیت بلشویک‌ها در خارج رسید. در ۱۸ ژوئیه ۱۹۰۵ ن. ک. کروپسکایا (N. K. KRUPSKAYA) در نامه‌ای به کمیته‌ی اتحادیه‌ی قفقاز حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه خواستار ارسال نسخه‌هایی از این جزوه به مرکزیت گردید. این جزوه به طور وسیعی در میان سازمان‌های بلشویک در قفقاز انتشار یافت. کارگران پیشرو از طریق این جزوه به اختلافات درون حزب و مواضعی که به وسیله‌ی بلشویک‌ها به رهبری و. ا. لنین اتخاذ شده بود، پی بردند. این جزوه در ماه مه ۱۹۰۵ به زبان گرجی در چاپخانه‌ی زیرزمینی اتحادیه‌ی قفقاز حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه آولابار (AVLABAR) به چاپ رسید و در ماه ژوئن به زبان‌های روسی و ارمنی، هر یک در ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ نسخه چاپ شد.

۲- ایسکرا (ISKERA) (جرقه) - اولین روزنامه‌ی مارکسیستی غیر قانونی سرتاسری روسیه، که به وسیله‌ی لنین در سال ۱۹۰۰ تأسیس شد. اولین شماره‌ی ایسکرای لنین در ۱۱ (۲۴) دسامبر ۱۹۰۰، در شهر لایپزیک (Leipzig) منتشر شد، و بعد از آن در مونیخ، لندن (۱۹۰۲) و آغاز بهار ۱۹۰۳، در ژنو، به چاپ می‌رسید. گروه‌ها و کمیته‌هایی از حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه، به طرفداری از مشی ایسکرای لنینی در بسیاری از شهرهای روسیه منجمله در سن پترزبورگ و مسکو سازمان یافتند. در قفقاز افکاری که به وسیله‌ی ایسکرا تبلیغ می‌شد، به وسیله‌ی روزنامه‌ی غیر قانونی بردزولا (BRDZOLA)، ارگان سوسیال دموکراسی انقلابی گرجستان حمایت می‌شد. (در مورد نقش و اهمیت ایسکرا به تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی - دوره‌ی مختصر - مسکو، ص ۶۶-۵۱ (فارسی) رجوع کنید)

۳- «سوسیال دمکرات» - روزنامه‌ی غیر قانونی‌پی که به زبان گرجی در تفلیس به وسیله‌ی منشویک‌های قفقاز، از آوریل تا نوامبر ۱۹۰۵ تحت سردبیری

ن. ژوردانیا (N. JORDANIA) انتشار می‌یافت. اولین شماره‌ی آن تحت عنوان «ارگان کمیته‌ی تفلیس حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه» منتشر شد. لکن در شماره‌های بعدی، خود را «ارگان سازمان‌های کارگری سوسیال دمکرات قفقازی» نامید.

۴- رابوچیہ دیلو (آرمان کارگران) مجله‌ای که به فواصل نامرتب از ۱۸۹۹ تا ۱۹۰۲ در ژنو، به وسیله اتحادیه‌ی سوسیال دمکرات‌های روسیه در خارج («اکنونمیست‌ها») انتشار می‌یافت.

۵- رجوع کنید به آثار کامل و.ا. لنین چاپ چهارم روسی، جلد ۴ صفحه ۳۴۳

۶- استاروور - نام مستعار آ.ن. پوترسف (A.N.POTRESOV)

۷- به آثار منتخبه‌ی کارل مارکس و فردریک انگلس - جلد ۱، مسکو ۱۹۵۱ صفحه ۴۴ (انگلیسی - مترجم)

۸- دی نویه تسایت (DIENEUEZEIT) - (عصرجدید) مجله‌ی سوسیال دمکرات‌های آلمان که در اشتوتگارت از سال ۱۸۸۳ تا ۱۹۲۳ منتشر می‌گردید.

۹- ماگزوری (MAGZAURI) (مسافر) - مجله‌ای که از ۱۹۰۱ تا نوامبر ۱۹۰۵ در تفلیس منتشر می‌شد و موضوعات مربوط به تاریخ، باستان‌شناسی، جغرافیا و نژاد سیاسی را مورد بررسی قرار میداد و در ژانویه ۱۹۰۵، تحت سردبیری ف. ما خارادزه (F. MAKHRADZE)، تبدیل به نشریه‌ی هفتگی ادبی و سیاسی سوسیال دمکرات‌های گرجستان گردید. در این مجله مقالاتی از نویسندگان بلشویک و همچنین مقالات منشویک‌ها را منتشر می‌کرد.

۱۰- برنامه هاینفلد (HAINFELD) در کنگره‌ی افتتاحی حزب سوسیال دمکرات اتریش که در سال ۱۸۸۸ در هاینفلد تشکیل شد، تصویب شد. در بخش اعلام موازین، این برنامه شامل چند نکته بود که مسیر تکامل اجتماعی و وظایف پرولتاریا و حزب پرولتری را به درستی توضیح می‌داد، بعداً، در کنگره‌ی وین که در سال ۱۹۰۱ تشکیل شد، برنامه‌ی هاینفلد حذف گردید و برنامه‌ی دیگری برپایه‌ی نظرات رویونیستی، به جای آن تصویب شد.

۱۱- به آثار منتخب کارل مارکس و فردریک انگلس (به انگلیسی - مترجم) - جلد ۱ - مسکو ۱۹۵۱ - صفحه ۲۵۰ رجوع کنید.

۱۲- زاریا (ZARYA) (طلوع) یک نشریه‌ی تئوریک سوسیال دمکراتیک روسی که توسط و.ا. لنین پایه‌گذاری شد و در اشتوتگارت چاپ می‌شد. این



نشریه هم زمان ایسکرا بود و هیئت تحریریهی مشابهی داشت و از آوریل ۱۹۰۱ تا اوت ۱۹۰۲ منتشر شد.

۱۳- به آثار کامل و. ا. لنین، چاپ چهارم روسی - جلد ۷ - صفحه ۱۷۷ رجوع کنید.

۱۴- دنونیک سوتسیال دمکراتا (DNEVIK SOTSIAL DEMOKRATA) (یادداشت‌های سوسیال دمکرات) مجله‌ای که در فواصل نامرتب به وسیلهی گ. و. پلخائف از مارس ۱۹۰۵ تا آوریل ۱۹۱۲ در ژنو منتشر می‌شد. شانزده شماره از این نشریه انتشار یافت و یک شماره هم در سال ۱۹۱۶ منتشر شد.